

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان



محسن مطلق



ستاد مرکزی راهیان نور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه

شهیدان مان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربیت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل اول

«عراقی‌ها، خانه به خانه پیش می‌آمدند و یک به یک محله‌های خرمشهر را تسخیر می‌کردند. تنها سلاح ما در مقابل تانک‌ها و نفربرهای آن‌ها، آر.پی.جی بود. تازه، اگر موشک آر.پی.جی پیدا می‌شد.

در یکی از محله‌ها، مجبور شدیم وارد خانه‌ای بشویم و از پشت‌بام خانه، عراقی‌ها را هدف بگیریم. در را باز کردیم و وارد شدیم. با بچه‌ها داشتیم از پله‌ها بالا می‌رفتیم که متوجه یک پیرزن در وسط حیاط شدیم که کنار گاوش ایستاده بود و ما را لعن و نفرین می‌کرد. قصه خیلی خنده‌دار بود. فکر می‌کرد که ما عراقی

هستیم. معلوم بود قبل از ما عراقی‌ها آن‌جا بودند.

ناله و نفرین می‌کرد و می‌گفت: «چی از جان ما می‌خواهید؟ چی از این شهر می‌خواهید؟ چرا ما را راحت نمی‌گذارید؟»
جلو رفتم و گفتم: «مادر، ما ایرانی هستیم. می‌خواهیم جلوی عراقی‌ها را بگیریم.» اما باورش نمی‌شد. می‌گفت: «شما دشمن هستید. دروغ می‌گویید. خدا لعنت کند شما را که خانه و زندگی ما را ویران کردید.»

گفتم: «مادر، شما این‌جا چه کار می‌کنید؟!» گفت: «به شما ربطی ندارد. این‌جا خانه و زندگی من است. شما باعث شدید همسایه‌ها خانه‌هایشان را ول کنند و بروند. پدر سوخته‌ها!» و همین‌طور ناله و نفرین می‌کرد. معلوم بود خانواده‌اش حریفش نشده‌اند. پیرزن را گذاشته و رفته بودند. گفتم: «مادر جان، این‌جا خطرناک است. باید از این‌جا بروید.»

می‌گفت: «نه، شماها باید بروید، گورتان را گم کنید. یاالله، از خانه من بروید بیرون.»

خلاصه، از ما اصرار و از او انکار! گفتم باید بیایی با ما به مسجد جامع برویم. در همان گیرودار، چند خمپاره سرگردان از راه رسید. وقتی صدای تیراندازی بچه‌ها از روی پشت‌بام بلند شد،

او هم بلندتر فریاد می‌زد و لعن و نفرین می‌کرد.
گفتم: «ما ایرانی هستیم. با ما بیایید. این جا خطرناک است.»
پیشانی‌اش کمی زخمی شده بود. می‌گفت: «من گاوَم را رها
نمی‌کنم.» با هر بدبختی‌ای بود، او را از خانه بیرون کشیدیم و
چند محله آن طرف‌تر، سوار یک خودرو کردیم. و بعد به مسجد
جامع بردیم.

آن‌جا وقتی جمعیت را دید، کمی آرام گرفت. خواهرها، سرش
را پانسمان کردند و بعد سپردیم تا او را عقب ببرند. درس خوبی
به ما داده بود پیرزن. به ما یاد داد که به هیچ‌وجه خانه و زندگی و
وطن‌مان را رها نکنیم.^۱

□

در محل تلاقی رود کارون به اروندرود، یعنی در نزدیکی
خرمشهر کنونی، شهری باستانی به نام «بیان» وجود داشته است که
تا سده چهارم قمری نیز آثاری از آن به جای مانده بود. این منطقه
قدیمی، پیش از ظهور اسلام «بارما» نامیده می‌شد. به گفته ابوزید

۱. برگرفته از خاطرات بهروز مرادی. به نقل از کتاب: خرمشهر در جنگ طولانی،
نویسندگان: مهدی انصاری، محمد درودیان، هادی نخعی، تهران، مرکز مطالعات و
تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۷

بلخی، در زمان خلافت عمر، بارما تبدیل به بیان شده است. پس از ویرانی شهر بیان، در نزدیکی خرابه‌های آن - درست در جایی که با جدا شدن کانال عضدی در بهمنشیر، قسمت شمال شرقی آبادان پدید آمده و اکنون نیز به نام محرزی معروف است و جزو حومه خرمشهر محسوب می‌شود - شهر کوچکی به نام محرزه یا محرزی بنا گردید که پس از شهر بیان، سالیان متمادی بندرگاه کشتی‌های بازرگانی و پایگاه داد و ستد و مبادله کالا بود.

خرمشهر از نگاه تاریخ‌دانان، بازمانده شهر بیان و محرزی و آخرین مولود ازدواج کارون و اروندرود است. عیلامیان در محلی که کارون به خلیج فارس می‌ریخت، شهری به نام ناژیتو بنا کرده بودند تا از آن‌جا دروازه کارون را پاسداری کنند. همچنین هخامنشیان، در نزدیکی کارون، آبادی دیگری به نام آگینس بنا نهادند. پس از ناژیتو و آگینس، نوبت پاسداری از این آبراه مهم که با گذشت زمان تا محل خرمشهر کنونی پیش آمده بود، به شهر بیان و محرزه رسید.

به هر حال، روزگار شهرهای ناژیتو، آگینس، بیان و محرزی یکی پس از دیگری به سر رسید. سالیان بعد، گروهی از سپاه بابک خرمدین که به خاطر لباس‌های سرخ‌رنگشان، به سرخ‌جامگان

معروف بودند، در این سرزمین زندگی می کردند که عرب‌های مهاجر، به خاطر لباس‌های سرخ ساکنانش، به آن جا لقب محمره دادند و این اسم در میان اعراب ماندگار شد. سرانجام به سال ۱۳۱۴ ش، فرهنگستان ایران نام این شهر را از محمره به خرم‌شهر یا شهر خرم یا خرم‌دینان که از سپاه بابک گرفته شده بود، تبدیل کرد.

همزمان با لشکرکشی محمدشاه قاجار به هرات در ۲۳ رجب ۱۲۵۴، علیرضاپاشا سردار عثمانی، با سپاهی بزرگ به خرم‌شهر حمله کرد. در این تهاجم، خرم‌شهر ویران شد و سپاهیان عثمانی ضمن کشتار مردم، خانه‌ها را سوزاندند و شهر را ویران کردند. به گفته ابراهیم دهگان، مورخ معروف، این لشکرکشی نابهنگام، با دخالت دول باختری (اروپا) بوده و دست قصرنشینان ناتینگهام^۱ در آن پدیدار است.

با ادامه تاخت‌وتاز عثمانی‌ها به مرزهای ایران، امیرکبیر با استفاده از جوانان غیور منطقه، گارد مرزی نیرومندی در خرم‌شهر پدید

۱. ناتینگهام شهری در شمال انگلستان در ناحیه میدلند شرقی در کشور پادشاهی متحد برتانیای کبیر و ایرلند شمالی است. در این جا منظور از قصرنشینان ناتینگهام، انگلستان می‌باشد.

آورد و فرماندهی آن را به محمدخان، پسر حاج جابرخان سپرد. حاج جابرخان، حاکم خرمشهر، در چهارم رجب ۱۲۶۶، پرچم ایران را بر فراز خرمشهر برافراشت و به پاداش این کار، از سوی امیرکبیر به لقب خانی مفتخر شد.

خوزستان از ادوار گذشته و علی‌الخصوص از دو قرن پیش، به دلیل اهمیت فوق‌العاده و سوق‌الجیشی آن، مورد تاخت‌وتاز استعمارگران قرار گرفته و تا کنون چندین بار به اشغال قوای بیگانه در آمده است. امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۵۷ میلادی، انگلیسی‌ها در سال ۱۸۸۳ میلادی، نیروهای متفقین در جریان جنگ دوم جهانی و ارتش بعث عراق در سال ۱۳۵۹، خرمشهر را اشغال کردند. در قسمتی از کتاب «جنگ ایران و انگلستان در خرمشهر» که مربوط به حمله انگلیسی‌ها به خرمشهر است، خانلر میرزا احتشام‌الدوله در خاطراتش از لحظات عقب‌نشینی از این شهر، چنین آورده است:

«شصت رأس اسب از اسب‌های توپخانه که به چمن رفته بودند، با مال فوج فراهان آمدند. صبح که بنای حرکت شد، گریخته بودند. آن‌ها را هم در میان اردو پیدا کردند و بستند به توپ. باز توپ حرکت نکرد. اسبش کم بود، چون که اسب‌ها گاه و جو

ابداً نخورده بودند؛ چه در این دو شبانه‌روز که هیچ نخورده بودند. در ایام توقف در محمره، گاه ابدأ به لب این زبان‌بسته‌ها نخورده و حال آن‌که همه‌روزه از فلاحیه کشتی کشتی گاه می‌آوردند و منحصر بود به طویله نواب‌والا و وزیر. روزی یک وقه جو به اسب توپخانه می‌دادند. اگر چنان‌چه مهتر مروت داشت، آن جو را تمام می‌داد، اگر نداشت، قدری هم او برمی‌داشت. این زبان‌بسته، صبح که جو می‌خورد، بسته بود. دیگر نه علف، نه گاه بود. زیاد که گرسنه می‌شد، سرگین می‌خورد. حتی سرگین هم به قدر کفایت نبود که بخورد. چون اسبی که گاه نخورد، سرگین ندارد. و از این جهت، اسب‌ها قوت نداشتند که توپ را بکشند.

در آن ساعت که اردو از محمره می‌آمد، دل سنگ آب می‌شد؛ به جهت تظلمی که به سربازهای ناخوش می‌کردند. محمدحسن فحش می‌داد. چند نفر سرباز را گذاشت تلف شدند، و آرد بار کرد آورد. چند نفر سرباز دیگر که ناتوان بودند، نتوانستند تفنگ و قلیلی آرد بیاورند. از نخلستان به آن طرف که سر و ته اردو جمع شد، آمدند پیش سرتیپ که ما گرسنه مانده‌ایم. بنا کرد به فحش دادن که پدرسوخته‌ها، مگر انبار با من است. گفتند سرتیپ، بار شترت آرد است، کسر بگذارد. گفت پدرسوخته، کی به تو جیره

می‌دهد که من کسر بگذارم. گفت پس سرتیپ، من چه کار کنم. گفت رفیقت دارد، برو از او قرض کن. گفت جایی که تو داری ندهی، رفیقم چرا می‌دهد.

با این حال و سلوک سرکرده، دیگر چه توقع ایستادن و جان دادن از سرباز می‌توان کرد؟ اما با این حالت و رفتارها، غیرت و حمیتی که از اکثر سربازها دیده می‌شد، از سرکرده‌ها هرگز این گونه غیرت ندیدم. مثلاً از وقتی که راه افتادند، در هر کجا که سربازها دور هم جمع می‌شدند، با هم می‌گفتند اگر ما زنده باشیم، بعد از این ولایت برویم، یا الان که می‌رویم، از اهل این ولایت هر کس که روز اول ورود ما به این ولایت دیده، حالا به این حالت می‌بیند، دیگر چه زبان داریم که پیش این مردم حرف بزنیم. چگونه در پیش زن‌ها مان از خجالت برویم. آیا آن چه سرزنش به ما کنند، از دوست و دشمن، چه بگوییم.

در جواب آن‌ها، پاره دیگر می‌گفتند بر ما چه تقصیر است. دعوای سرباز نبود که ما بد دعوا کرده باشیم، می‌بایست سردار سرکرده‌ها درست طرح دعوا را بریزند تا ما دعوا کنیم. پاره دیگر می‌گفتند چنانچه این سرتیپ‌ها بروند طهران، اولاً از خجالت چه قسم می‌روند، دویم اگر چنانچه کسی پرسد که چرا فرار

کردید، این‌ها چه جواب می‌دهند. پاره دیگر می‌گفتند والله ما راضی بودیم در محمره کشته شویم و بمیریم و این روز را نبینیم. چندین مرتبه دیدم سربازها این حرف‌ها را می‌زدند. سرتیپ‌ها هم که سواره می‌گذشتند، گفتند راست شوید، راه بروید. در جواب گفتند حقیقت خیلی کار خوبی کرده‌اید، فتح‌نمایی کرده‌اید، زبان درازی دارید، حرف هم می‌زنید. دیدم ابداً از خجالت به روی خود نیاوردند و رد شدند.

والله هر چه سربازها می‌گفتند، حق داشتند و راست می‌گفتند.»^۱



خرمشهر، این شهر آباد و زیبا، در سال ۱۳۵۹ مورد تاخت‌وتاز ارتش عراق قرار گرفت و سرانجام پس از ۳۴ روز مقاومت دلیرانه رزمندگان و مردم، روز چهارم آبان ۱۳۵۹ به اشغال در آمد و به مدت ۲۰ ماه در اشغال ماند.

صدام نام خرمشهر را به محمره برگرداند و این شهر را ضمیمه خاک خود به حساب آورد. اما بی‌شک از تاریخچه و دلاوری مردم این سرزمین چیزی نمی‌دانست. در سال ۱۲۲۸ قمری مطابق با ۱۸۱۲ میلادی، حاج‌یوسف پدر جابرخان (رییس خاندان کعب)

۱. جنگ ایران و انگلستان، خانلر میرزا احتشام‌الدوله، تهران، آثران، ۱۳۸۲

خرمشهر را به صورت قریه کوچکی بنا نهاد که به مرور زمان با توجه به موقعیت خاص این قریه، به بندری معتبر تبدیل شد. فاصله آن تا بصره ۲۴ کیلومتر، تا آبادان ۱۰ کیلومتر، تا اهواز ۱۲۰ و تا ساحل خلیج فارس ۹۶ کیلومتر است. نژاد مردم این شهر آریایی و سامی است و مذهب آنان شیعه اثنی عشری به حساب می‌آید و به دو زبان فارسی و عربی گویش دارند.

در سال ۱۳۱۸ شمسی، اولین اسکله تجاری بزرگ خرمشهر، با دخالت رضاشاه، در این شهر افتتاح شد. اسکله‌ای که بعدها موجب ترقی و سرمایه‌گذاری بیشتر در این شهر شد. در جریان جنگ دوم جهانی نیز شش اسکله به آن اضافه شد. بندر خرمشهر به دلیل موقعیت ممتاز جغرافیایی و ارتباط با دریای آزاد، ثروتی عظیم در خود نهفته داشت که می‌توانست به شدت مورد توجه کشورهای بیگانه و استعمارگر قرار گیرد.

قبل از جنگ، اساس اقتصادی خرمشهر بر کشاورزی، دامداری، ماهی‌گیری، صنایع دستی و به‌خصوص بازرگانی استوار بود. خرما عمده‌ترین محصول کشاورزی این منطقه بود و سالیانه بالغ بر ۵۵ هزار تن از این بندر صادر می‌شد. بعد از خرما، ماهی دومین محصول اقتصادی خرمشهر بود. علاوه بر این، تا قبل از

آغاز جنگ، بازرگانی و موقعیت خاص این بندرگاه برای ورود و خروج کالا، از خرمشهر منطقه‌ای خاص و پررونق ساخته بود که با هیچ شهر و منطقه دیگر قابل مقایسه نبود. تا آنجا که از خرمشهر به عنوان شهری پُر از کِشش اقتصادی و بازرگانی یاد می‌کردند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دو گرایش عمده مذهبی و قومی در خرمشهر حاکم بود. گرایش اول، اتکای صرف بر انگیزه‌های قومی و تأکید بر عربیت وابسته به کشورهای عربی داشت و در مقابل آن جریان مذهبی، با تأکید بر اسلامیت و نه قومیت، نقش کلیدی و تعیین‌کننده‌ای در جریان پیروزی انقلاب داشت.

در جریان مبارزه با رژیم سلطنتی، گروه‌های مختلف مخالفان انقلاب و جاسوسان اعراب، با انگیزه قومیت‌گرایی، گروهی به نام خلق عرب با شاخه‌های مختلف تشکیل دادند که تمام تلاش خود را بر برانگیختن تعصب قومی، گسترش ناسیونالیسم عربی و جداسازی عرب از عجم متمرکز ساختند.

پس از مدتی، فعالیت گروه خلق عرب به اقدامات مسلحانه تبدیل شد و به تدریج گسترش یافت و به درگیری با جوانان مسلمان و شهادت مردم در کوچه و بازار، انفجار، آتش‌سوزی و

حتی اشغال مراکز اداری خرمشهر کشیده شد. آمار نشان می‌دهد تا قبل از شروع جنگ، حدود ۸۰ شهید، حاصل درگیری ضدانقلاب تا سال ۱۳۵۹ بوده است. همچنین اسناد، هویدا کرد که حملات مکرر به دفاتر نمایندگی روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، ساختمان کانون جوانان، شهربانی، فرمانداری، ژاندارمری، دادگستری، اداره کل بنادر و کشتیرانی، انفجار بمب در بازار، اماکن اداری و غیره، همچنین درگیری مسلحانه با مأمورین مرزی، ژاندارمری و گمرک، همگی توسط این گروه انجام گرفته است.

اقدامات خرابکارانه گروه خلق عرب تا شروع مستقیم جنگ به طور ایدایی ادامه داشت. پس از فروپاشی گروهك خلق عرب در خرمشهر، حکومت عراق همچنان به توطئه‌های خود در خوزستان ادامه داد. در ادامه این روند، علاوه بر اقداماتی نظیر انفجار و خرابکاری که توسط عمال وابسته ضدانقلاب انجام می‌شد، تحرکات مرزی عراق از قبیل احداث استحکامات، شناسایی، نقل و انتقال و تجمع نیرو، حرکات ایدایی و تخریبی به تدریج افزایش یافت.

پس از نطق معروف صدام و پاره کردن قرارداد الجزایر، حملات

و تجاوز عراق در مرزها شدت بیشتری گرفت. از جمله کسانی که در این درگیری‌ها به شهادت رسیدند، موسی بختور و عباس فرهان اسدی، جزو اولین شهدای جنگ، از جوانان غیور خرمشهر بودند. این آغازی بر هشت سال دفاع مقدس و جانانه مردم کشورمان در رویارویی با دشمن بعثی بود.

□

از زمان حمله اسکندر مقدونی که بر سر راه خود، شهری در کنار رود کارون را با خاک یکسان کرده بود، قرن‌ها می‌گذشت. در خیال خرمشهر، نه زوزه خمپاره‌ای بود و نه صدای مهیب انفجار توپ و کاتیوشا. نخل‌هایی که پا در آب و سر در هوای آتشین جنوب داشتند، تا آن زمان، نه بوی باروت استشمام کرده بودند و نه چرخش شنی تانکی تن آن‌ها را به لرزه در آورده بود. اما چند ماه بعد از حمله ارتش عراق، از این درختان سرسبز و بانشاط، جز نخل‌های بی‌سر چیزی باقی نماند.^۱

صدای بوق لنج‌ها که در شهر می‌پیچید، جاشوها برای خالی کردن بار به بندرگاه می‌آمدند. و مدارس که تعطیل می‌شد، کوچه و بازار پُر می‌شد از همهمه و بازی‌های بچگانه، و این قصه هر روز

۱. برگرفته از کتاب: به خرمشهر خوش آمدید، محسن مطلق، نشر شاهد، ۱۳۸۳

خرمشهر بود. اما آن سال، بعد از تعطیلات تابستانی، با همه شور و نشاطی که میان بچه‌ها برای رفتن به مدرسه و آغاز سال تحصیلی جدید وجود داشت، هرگز مدارس خرمشهر باز نشد.

فصل دوم

بعد از ظهر ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، خرمشهر زیر آتش سنگین عراق قرار گرفت. علی‌رغم غافلگیری و حمله برق‌آسای دشمن و حجم عظیم آتش، انفجار بمب و خمپاره و خیل مجروحین و مصدومین، مردم و به‌خصوص جوانان، روی به مسجد جامع و دیگر پایگاه‌ها آوردند تا برای مقاومت سازماندهی شوند.

این جنگ نابرابر ۳۴ روز طول کشید. نیروهای مهاجم، مجهز به توپخانه، تانک، خمپاره‌انداز، مسلسل‌های سنگین و قوای زرهی بودند و بچه‌های خرمشهر، با تفنگ ژ۳ و ام‌یک، بطری آتش‌زا و چند آر.پی. جی در مقابل هجوم وحشیانه آنان مقاومت می‌کردند.

مقاومت در این شرایط نابرابر، در حالی که دشمن شهر را به محاصره درآورده بود و آذوقه و مهمات اندکی به دست نیروهای خودی می‌رسید، بسیاری از مدافعان را به کام شهادت کشاند، ولی ارتش عراق در دستیابی سریع به اهدافش ناکام ماند و هرگز قول تسخیر زودهنگام خرمشهر که توسط فرماندهان عراقی داده شده بود، محقق نشد.

با شروع جنگ، تفنگداران نیروی دریایی، به علت وجود پایگاهی که در ضلع جنوبی خرمشهر داشتند، در درگیری و مقاومت ۳۴ روزه این شهر حضور فعال داشتند. وفیق‌السامرایی یکی از ژنرال‌هایی رژیم عراق در کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که ما زمانی توانستیم خرمشهر را اشغال کنیم که مقاومت تفنگداران دریایی ایران را شکستیم.^۱

ناخدا یکم علی جعفری جبللی، یکی از تکاوران نیروی دریایی ارتش است که از آن روزهای سخت چنین می‌گوید:

«من موقع شروع جنگ، در مرکز آموزش تکاوران دریایی مشغول خدمت بودم. سوم مهر ماه بود که مأموریت پیدا کردم

۱. ویرانی دروازه شرقی، وفیق‌السامرایی، ترجمه عدنان قارونی، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس سپاه پاسداران، ۱۳۸۸

آموزش عده‌ای از دریافران داوطلب در جنگ را به صورت فشرده شروع کنم. زمان کوتاهی در اختیار داشتم.

چهارم مهر با یک هواپیما عازم اهواز شدیم. ساعت ۵ بعدازظهر به سمت اهواز حرکت کردیم. همین که به آسمان اهواز رسیدیم، متوجه شدیم ضدهوایی‌های خودی به تصور این که ما دشمن هستیم، به سوی ما آتش گشودند. خلبان چاره‌ای نداشت جز این که از آسمان این شهر دور شود و خود را به فرودگاه اصفهان برساند. بعد از چند ساعت، شبانه به سمت اهواز پرواز کردیم. همین که مجدداً در آسمان اهواز ظاهر شدیم، دوباره به سوی ما آتش گشودند و باز برگشتیم و این بار به شیراز رفتیم. خلاصه، فردای آن روز به اهواز رفتیم. فکر می‌کردیم تنها خرمشهر ناامن است، اما اهواز هم زیر آتش توپخانه عراقی‌ها بود.

عمده پرسنل ما آموزش رزمی ندیده بودند و متکی بر آموزش‌های اولیه‌ای بودند که خودمان در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد، می‌دادیم.

به ما مأموریت دادند که به کمک نیروهای حاضر در خرمشهر برویم. ابتدا چون شرایط پشتیبانی مطلوبی وجود نداشت، ما به صورت گروه‌های ضربتی، شش هفت نفره وارد عمل می‌شدیم. تا

این که جنگ تن به تن و خانه به خانه شهری شدیدی در خرمشهر جریان پیدا کرد. در محدوده مسجد جامع، خانه‌هایی را که بیشتر از دو سه طبقه بود، در اختیار می‌گرفتیم و از آن جا به سازماندهی و مبارزه با دشمن می‌پرداختیم.

روزهای اول، چون پشتیبانی نبود، اول غروب برمی‌گشتیم به محل استقرارمان در باشگاه گلستان. جالب این بود که دشمن تصور می‌کرد که ما در موضع و سنگر خود در خرمشهر مانده‌ایم. اما بعد متوجه شدند و شب‌ها پیشروی می‌کردند. این کار زحمات روزانه ما را به هدر می‌داد. برای همین تصمیم گرفتیم شب‌ها در خانه‌ها بمانیم و از همان چیزهایی که در خانه‌های خرمشهر مانده بود، به عنوان غذا و مایحتاج خود استفاده کنیم. اما چون آب آشامیدنی وجود نداشت، از این نظر در مضیقه بودیم. ولی تحمل می‌کردیم؛ فقط به خاطر این که جلوی پیشروی دشمن را سد و از حضورش در شهر جلوگیری کنیم.

شهر، مناسب برای حرکت نیروهای زرهی و تانک نبود و نمی‌توانستند به سهولت مانور کنند. از این رو، تانک‌ها اهداف خوبی برای ما شدند و یگان‌های ضدتانک تکاوران نیروی دریایی، تانک‌های بسیاری را شکار و صدمات جبران‌ناپذیری را به دشمن

وارد کردند.»^۱

قسمت غربی شهر مثل کوی طالقانی، مولوی و راه آهن، بیش از سایر نقاط زیر آتش بود. عراق پس از تصرف پاسگاه‌های مرزی، تا جاده اهواز - خرمشهر پیش آمد و ارتباط شهر را با اهواز به عنوان مرکز استان خوزستان، قطع کرد. پس از آن، تنها راه ارتباطی خرمشهر، از تنها پل موجود بر روی کارون و شهر آبادان بود.

ارتش عراق به تدریج وارد مناطق مسکونی خرمشهر شد و جنگ خانه به خانه به راه افتاد. مردم، خانه و زندگی شان را رها کرده و رفته بودند. عراقی‌ها از این خانه‌ها به عنوان سنگر و مخفیگاه استفاده می‌کردند. در میان شهیدان دفاع از خرمشهر، نام استوار شهید قاسم خسروی می‌درخشد. او مانند مولایش حسین، در حالی که به تنهایی با تفنگ ۱۰۶، بدون گرفتن موضع، دشمن را هدف قرار می‌داد، رجز می‌خواند و می‌گفت: «من زنده باشم و تو به خاک من تجاوز کنی!»

او مدتی حرکت ستون عراقی‌ها را در پلیس راه خرمشهر عقب انداخت و دشمن هرگز نتوانست از این منطقه عبور کند، مگر این که قاسم خسروی را به شهادت رساند. یکی از برادران سپاهی به

نام بهرامی که از جانبازان جنگ تحمیلی است، درباره مقاومت در آن روزها این گونه می گوید:

«من خدمت سربازی را انجام داده بودم و درجه‌های ارتش را خوب می‌شناختم. در یکی از صحنه‌های درگیری، شاهد بودم که ستوان یکم امیری با تانک با دشمن درگیر بود. آخرین مقاومت‌های پادگان دژ بود که ما به همراه تعدادی از نیروهای مردمی، برای کمک به ارتش در پادگان دژ راهی شدیم. درگیری، شدید بود و نیروهای عراقی مثل مور و ملخ به سمت پادگان می‌آمدند. به ستوان امیری گفتم: «بہتر است به داخل شهر برویم و در شهر راه عراقی‌ها را سد کنیم.» او گفت: «ایران کشور بزرگی است. اما جایی برای عقب‌نشینی امیری نیست.» این افسر شجاع تا پای جان در مقابل دشمن ایستاد تا به شهادت رسید.^۱

سرهنگ وافی نیز از آن روزها چنین یاد می‌کند: «از زمانی که نیروهای بعثی از روستای مومنی^۲ وارد شدند، اندک‌اندک پای جنگ به شهر باز شد. اولین درگیری‌های تن به تن در صددستگاه اتفاق افتاد. این منطقه شاهد درگیری خونین خانه به خانه بود. سامعی،

۱. «ناگفته‌هایی از مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر»، روزنامه رسالت، ۲ خرداد ۱۳۸۹

۲. روستایی در نزدیکی خرمشهر

پدر شهردار خرمشهر، آن روزها رزمنده‌ای بود که از مسجد جامع برای ما غذا و مایحتاج می‌آورد، یک بار آمده بود به همین منطقه صد دستگاه، ظهر بود، کوبه در خانه‌ای رازد. فکر می‌کرد بچه‌های خودمان آنجا هستند. از بد حادثه عراقی‌ها در آنجا سنگر گرفته بودند و او هم نمی‌دانست. ما هم فرصت اطلاع‌رسانی نداشتیم.

عراقی‌ها آمدند و در را باز کردند. گفتیم تمام شد، الآن سامعی را می‌زنند و نقش زمین می‌کنند. اما خودش را نباخت او شروع کرد به عربی صحبت کردن، ظرف غذا را به عراقی‌ها داد و برگشت. آن‌ها هم نفهمیدند که این ایرانی بوده.^۱

اما در خرمشهر که از سکنه خالی شده بود، تنها مردان نبودند که در مقابل هجوم عراقی‌ها مقاومت می‌کردند. در آن سو، زنان خرمشهری نیز کارهای مهمی برای انجام داشتند. زهرا حسینی در خاطرات خود می‌گوید:

«روبه‌روی مسجد جامع، مطب دکتر شیبانی بود که تبدیل شده بود به محل تجمل جمعی از خواهران. آنجا، هم محل مداوای مجروحین بود، هم انبار مهمات و هم محل استراحت خواهران.

۱. برگرفته از خاطرات سرهنگ وافی: روزنامه ایران، شماره ۴۴۸۶، ۵ اردیبهشت

شیخ شریف که یکی از مخالفین حضور زنان بود، از دکتر شیبانی خواست که مطب را از ما پس بگیرد. مخالفت با حضور و ماندن زنان در خرمشهر، تنها به خانواده‌ها محدود نمی‌شد؛ بلکه نیروهای رزمنده و فرماندهان نیز مخالف ماندن ما بودند و از این می‌ترسیدند که ما به اسارت عراقی‌ها در آییم. ما هم جلوی مطب تحصن کردیم. گفتیم: «بالاخره این شهر نظافت می‌خواهد، غذا می‌خواهد و کارهای پشتیبانی می‌خواهد. شما مگر چقدر نیرو دارید که این کارها را انجام دهند؟»

او بعد از صحبت قانع شد و اجازه داد تا ما بمانیم.^۱

مریم امجدی راجع به آن روزها می‌گوید:

«من و زهره (یکی از دختران خرمشهری)، قبل از رسیدن به گمرک، از ماشین پایین پریدیم. عراقی‌ها تا گمرک آمده بودند و ما برای دفاع رفته بودیم. می‌خواستیم تا آنجا که سلاح و مهمات داریم، بجنگیم. از بشکه، کارتن و جعبه‌های چوبی بزرگ، به عنوان سنگر و جان‌پناه استفاده می‌کردیم و برای هم خط آتش درست می‌کردیم. یعنی اسلحه را روی رگبار می‌گذاشتیم و به طرف دشمن شلیک می‌کردیم تا افراد بعدی دولا دولا رد شوند. رفتیم

۱. دا؛ خاطرات سیده زهرا حسینی، به اهتمام اعظم حسینی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷

تا به راه آهن رسیدیم. راه آهنی که از وسط گمرک می گذشت. ریاض ثامری، بدون هماهنگی جلو رفت و بعد خبر آوردند که ریاض تیر خورده است و...»^۱

یکی از فیلمبرداران صداوسیما به نام حسن آذری موفق در خاطرات خود می نویسد:

«در خرمشهر همه بودند. از ارتش و سپاهی گرفته تا نیروهای مردمی که عمدتاً خود مردم خرمشهر بودند و در میان آنها، زنان هم دیده می شدند. زنانی که اصرار آقایان برای عقب بردن آنها، فایده ای نداشت.

آنها روزها با دیگران اسلحه برمی داشتند و دوش به دوش مردان، از راه فاضلاب برای درگیری و ضربه زدن به عراقی ها می رفتند. یک روز، عده ای از این خانم ها را پیدا کردم که برای چندین روز در کانال آب پنهان شده بودند و از بد روزگار، در جایی گیر کرده بودند که عراقی ها برای چند ساعت بالای سرشان رفت و آمد می کردند. عاقبت بعد از رفتن عراقی ها، توانسته بودند از همان مسیر برگشته و خود را به نیروهای ایرانی برسانند.»^۲

۱. پوتین های مریم؛ خاطرات مریم امجدی، مصاحبه و تدوین گر: فریبا طالش پور، تهران، سوره مهر

۲. نگاه شیشه ای؛ خاطرات شفاهی حسن آذری موفق، مصاحبه و تدوین محسن

زهره حسینی در ادامه خاطرات خود می گوید: «ما نمی دانستیم ماندن کنار انبار مهمات تا چه اندازه خطرناک است و اگر اتفاقی بیفتد و یک جعبه از این فشنگ‌ها آتش بگیرد، چه بلایی بر سرمان می آید. ما شب‌ها روی جعبه‌های مهمات استراحت می کردیم. تا این که یکی از فرماندهان ارتش آمد و اوضاع ما را دید. گفت باید بروید روبه‌روی بلوار، در آن طرف خیابان سنگر بکنید و شب‌ها بروید در داخل سنگر استراحت کنید. ما هم این کار را کردیم. تازه بعد از انفجار یکی از انبارهای مهمات بود که فهمیدیم خدا در آن مدت که ما روی جعبه‌ها می خوابیدیم، چقدر به ما رحم کرده است. طبیعی بود، ما نه آموزش دیده بودیم، نه طرز انبارداری مهمات را می دانستیم.»^۱

محمد جهان آرا^۲، فرمانده سپاه خرمشهر، مقرر فرماندهی خود را

مطلق، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۱

۱. دا؛ خاطرات سیده‌زهره حسینی

۲. محمد جهان آرا در ۹ شهریور ۱۳۳۳ در خرمشهر به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۵ به گروه «منصورون» که یک گروه مذهبی معتقد به مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه بود، پیوست. بعد از پیروزی انقلاب، پس از دو سال و نیم زندگی مخفی، به خرمشهر بازگشت. او و دوستانش در خرمشهر، گروهی به نام کانون فرهنگی نظامی انقلابیون خرمشهر تشکیل دادند. در سال ۱۳۵۸ فرماندهی سپاه خرمشهر را برعهده گرفت. با شروع جنگ، دوش به دوش مردم از شهر دفاع کرد. در سال ۱۳۶۰،

در مسجد جامع مستقر کرده بود. در مسجد جامع غوغایی بود. نیروها در آنجا سازماندهی می‌شدند و گروه گروه برای حفاظت از محله‌های مختلف، اعزام می‌گشتند. یک گروه که خسته و خاک‌آلود می‌آمد، گروهی دیگر جایش را می‌گرفت.

مایحتاج رزمندگان را بچه‌های خرمشهر از داخل خانه‌های خودشان می‌آوردند. بسیاری برحسب تصادف، آنچه که بقیه می‌خواستند، از لوازم تا ابزاری به‌خصوص را در خانه می‌یافتند. برخی از خانه‌ها، محل استقرار عراقی‌ها شده بود. نیروهای خودی شبانه به این خانه‌ها می‌رفتند و وسایل مورد نیاز را می‌آوردند. در آن لحظه که یکی از بچه‌ها وارد خانه تحت اشغال خود می‌شد، حسی عجیب سر تا پای وجودش را می‌گرفت. احساس بدی بود که می‌بایست دزدکی و بی‌سروصدا، پا در خانه خودت می‌گذاشتی. و یا برای راه رفتن در خیابان و محله‌ای که سال‌ها در آن زندگی

نیروهای خودی سلسله عملیات بزرگ را علیه دشمن طرح‌ریزی و اجرا کردند. اولین گام آن‌ها، شکستن محاصره آبادان بود. به دنبال این پیروزی، در هفتم مهر ۱۳۶۰، محمد جهان‌آرا و تعداد دیگری از فرماندهان راهی تهران شدند تا گزارش عملکرد شجاعانه نیروها را به رهبر انقلاب بدهند. در میانه راه، هواپیمای حامل آنان دچار نقص فنی شد و سقوط کرد و جهان‌آرا و عده‌ای دیگر از فرماندهان عملیات به شهادت رسیدند.

کرده بودی، سرت را خم می کردی و پنهانی وارد می شدی. روز ۲۴ مهر، مهمترین روز برای خرمشهر بود. از صبح، درگیری‌ها با شدت آغاز شد. ارتش عراق تا ظهر موفق شد وارد خیابان اصلی درگیری، یعنی خیابان چهل متری شود. با استقرار تیربارها در چندین نقطه و موضع گیری تک تیراندازهای عراقی بر روی ساختمان‌های بلند، محور مرکزی شهر و راه پشتیبانی نیروها بسته شد. نیروهای باقی مانده به این منطقه شتافتند و در ساعات پایانی روز نبرد سختی در گرفت. نیروهای خودی با وجود تحمل شهیدان و مجروحان بسیار، از جمله شیخ شریف قنوتی، خرمشهر را از سقوط حتمی نجات دادند. در پایان این روز بود که شورای عالی دفاع، طی اطلاعیه‌ای خرمشهر را «خونین شهر» نامید.

عبدالرضا آلبوغیث، از رزمندگان مقاومت خرمشهر می گوید: «داخل خیابان چهل متری که شدیم، شیخ شریف گفت: «می ترسم خرمشهر سقوط کند و ما نزد مردم شرمنده شویم.» چند تا سرباز دیدیم. اول خیال کردیم ایرانی هستند. بلافاصله ایست دادند و به عربی گفتند: «قف!» فریاد زدم: «عراقی هستند.» شیخ گفت: «با سرعت برو!»

پدال گاز را فشار دادم. ما را به رگبار بستند. چند گلوله به گردن

و دست شیخ و یک گلوله هم به زانوی من اصابت کرد. تعادلم را از دست ندادم. شیخ شریف دست به اسلحه برد، اما فرصت نشد. در همین زمان، یک گلوله آر.پی.جی به چرخ عقب ماشین اصابت کرد و منفجر شد. کنترل ماشین از دست رفت و ماشین واژگون شد و پس از دو بار غلتیدن روی سقف، به جدول کنار بلوار برخورد کرد و باز هم به حالت اول برگشت.

تا خودمان را از ماشین بیرون کشیدیم، عراقی‌ها از درون خانه‌ها بیرون دویدند. چند نفر به سراغ من آمدند و یک عده هم به سراغ شیخ شریف رفتند. عراقی‌ها بیشتر متوجه شیخ شریف بودند تا من. آن‌ها خیلی خوشحال بودند که شیخ شریف را اسیر کرده‌اند. اطراف شیخ را گرفته بودند و حوسه (رقص) و هلله می‌کردند و فریاد می‌زدند: «اسرنا الخمینی! اسرنا الخمینی! ما یک خمینی را اسیر کرده‌ایم.»

شیخ فقط می‌گفت الله اکبر و لاله‌الله. استقامت، پایداری، شجاعت و مردانگی شیخ شریف در مقابل عراقی‌ها، در آن لحظه انگیزه و جرأت دوچندانی در من ایجاد کرد.

چندین گلوله به بدن شیخ شریف اصابت کرده بود و خونی که از بدنش می‌رفت و به خاطر بی‌خوابی شب‌ها و روزهای گذشته

و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و مجاهدت‌ها و سلحشوری‌ها و سخزانی‌های پی‌درپی و گرسنگی و تشنگی، دیگر رمقی برایش نمانده بود. با این حال، عراقی‌ها با اسلحه به پاشنه پای راست شیخ شلیک کردند، ولی این مرد شجاع چون کوهی ایستاد و بالحنی رسا به عربی فصیح به عراقی‌ها گفت: «از خاک ما بیرون بروید، مگر ما همه مسلمان نیستیم؟»

عراقی‌ها که مقاومت و شجاعت شیخ شریف را دیدند، بیش از پیش عصبانی شدند و به دست راست و پاشنه پای راست او شلیک کردند و گفتند: «هذا آیه المقاومة... این فرمانده مقاومت است.» سپس شیخ را به رگبار بستند که پاهای این روحانی بزرگوار سوراخ سوراخ شد. پس از آن، حدود ده نفر شیخ شریف را می‌زدند. شیخ تکبیر می‌گفت و آن‌ها می‌زدند. عمامه شیخ را با سرنیزه برداشتند و به زمین انداختند و فریاد می‌زدند: «اسرنا الخمينی، اسرنا الخمينی»

اسارت شیخ برای آن‌ها خیلی مهم بود. با این که مجروح بود، آن‌ها می‌زدند و او را روی زمین می‌کشیدند. شیخ به زمین می‌افتاد، ولی دوباره برمی‌خاست. آخرین بار، به زحمت کنار ماشین سرپا ایستاد و در همان وضعیت، با صدای بلند و به زبان عربی فصیح

فرمود: «الیوم خمینی حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و صدام یزید... امروز خمینی، همانند حسین زمان و صدام، یزید زمان است. از زیر پرچم یزید بیرون بروید و زیر پرچم حسین قرار بگیرید.»

این کلام شیخ، لرزه بر اندام دشمن افکند. آن‌ها شگفت‌زده به شیخ چشم دوختند. یکی از عراقی‌ها که فرمانده آن‌ها بود، شخصی بلندقامت، تنومند و بسیار ورزیده بود. مثل شمر، با سرنیزه به طرف شیخ شریف حمله‌ور شد. متحیر ماندم که این دشمن خدا با شیخ شریف چه می‌خواهد بکند؟ به محض این که به شیخ رسید، از سمت چپ سرنیزه را در شقیقه او فرو برد و چرخاند. از شیخ فقط آیه‌الله و اناالله راجعون شنیده شد. ضربه دوم را که زد، فریاد شیخ به الله اکبر تبدیل شد. ضربه سوم که پیشانی شیخ را از هم درید، شیخ زبانش را لای دو دندان گذاشت تا آرزوی شنیدن ناله را به دل دشمن بگذارد.

عراقی‌ها چشمان او را از حدقه در آوردند، ولی صدای ناله شیخ شریف قنوتی را نشنیدند. آن سفاک با همان سرنیزه کاسه سر شیخ را جدا کرد. جمجمه‌اش را از جای عمامه برداشت و محاسنش را به خون سرش رنگین کرد. پس از افتادن کاسه سر به روی آسفالت گرم خیابان چهل متری خرم‌شهر، مغز سر شیخ نیز به

روی زمین قرار گرفت. بعد بدن مقدسش به آرامی، به حالت نشسته کنار زمین افتاد.^۱

پس از آن، شب‌ها در محله‌های خلوت خرمشهر، انگار ارواح حکم می‌رانند. تاریکی همه چیز را در خود می‌بلعید و صدای عوعوی سگ‌ها و صدای فریاد سربازان عراقی از دورها، ترس را بر این فضای وهم‌انگیز می‌افزود.

فیلمبردار صداوسیما، حسن آذری موفق در ادامه حضور خود در آن شب‌های سخت خرمشهر، می‌نویسد: «حالا دیگر برای این طرف و آن طرف رفتن، علاوه بر این که توصیه می‌شد که مواظب گشتی‌های عراقی در شب باشیم، می‌گفتند که مواظب سگ‌ها و شغال‌ها هم باشید. سگ‌هایی که در سطح شهر ول بودند، آن‌قدر جنازه خورده بودند که دیگر به گوشت آدم عادت کرده بودند. وحشی شده بودند و اگر در کوچه پس‌کوچه‌ها کسی را گیر می‌آوردند، به او حمله می‌کردند. این سگ‌های آدم‌خوار، چندین و چند بار به بیچه‌ها حمله کرده بودند.

گشتی‌های عراقی هم که این قصه را نمی‌دانستند، توی دردرس

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب: جای امن گل‌وله‌ها؛ خاطرات عبدالرضا آلبوغیش، به کوشش جواد کامور بخشایش، تهران، حوزه هنری، ۱۳۸۹

می‌افتادند. یک وقت از جایی یا محله‌ای دور، صدای عوعوی سگ‌ها بلند می‌شد و ما می‌فهمیدیم که الآن عراقی‌ها در آن جا هستند. بعدها که بدن نیم‌خورده عراقی‌ها پیدا می‌شد، می‌فهمیدیم که کار سگ‌هاست. برای همین، دستور داده بودند نگذارید جنازه کسی در کوچه و خیابان بماند. هر طور شده، شهدای خودمان را به مسجد جامع منتقل می‌کردیم و از آن جا به عقب می‌فرستادیم. بعدها یک تیم را هم مأمور کردند تا این سگ‌های وحشی را بکشند. چرا که هاری داشتند و اگر کسی را گاز می‌گرفتند، مریض می‌شد. آن‌ها حتی سگ‌های خانگی را هم مریض کرده بودند. ما مجبور بودیم هر سگی را که می‌بینیم، هدف قرار دهیم.^۱

کم‌کم نیروهای خودی به اجبار عقب نشستند و نزدیک پل و میدان فرمانداری به مقاومت پرداختند. روزنامه کیهان طی گزارشی مفصل در روز چهارم آبان‌ماه ۱۳۵۹ اوضاع خرم‌شهر را این‌گونه توصیف کرد:

«آخرین گزارش‌های رسیده از جبهه جنوب حاکی ست که اوضاع جنگ در خونین شهر بحرانی است و رزمندگان دلیر در این شهر در برابر دشمن متجاوز سرسختانه پایداری می‌کنند. مقاومت

۱. نگاه شیشه‌ای؛ خاطرات حسن آذری‌موفق

همچنان ادامه دارد و پل خونین شهر به علت آتش شدید دو طرف، غیر قابل استفاده است. برتری آتش در این منطقه با متجاوزین است. در حالی که رزمندگان اسلام بدون در دست داشتن تجهیزات کافی زرهی و توپخانه، در مقابل تجاوز مزدوران صدام سرسختانه مقاومت می کنند.»

این آخرین خبرهایی بود که درباره مقاومت در خرمشهر نوشته شد. نیروهای خودی در چهارم آبان ۱۳۵۹ از پل عقب نشستند و در قسمت شرقی شهر و در کرانه رود کارون مستقر شدند. بدین ترتیب خرمشهر قهرمان، اشغال شد.

۳ فصل سوم

خرمشهر از خیابان‌ها و محله‌های مختلفی تشکیل شده که طی روزهای درگیری، هر يك از این محله‌ها شاهد رشادت و از خودگذشتگی‌های فراوانی بودند. بچه‌های خرمشهر، خیابان‌های شهر خود را از قدیم به همین نام‌ها می‌شناختند و از کوچه پس‌کوچه‌های این دیار خاطرات فراوان دارند. مناطقی مانند: پل نو، نهر عرایض، میدان راه آهن، بندر، پلیس راه، خانه‌های پیش‌ساخته، پادگان دژ، کمربندی، کوی طالقانی، خیابان چهل متری، میدان فرمانداری، کوت‌شیخ، لب شط، مسجد جامع و... هر يك از این مناطق، معراج ده‌ها شهید و الامقام بوده و از

گذشته دور و دراز این شهر گفتنی‌های بسیار دارد.

پل نو: این پل روی نهر عرایض، در غرب خرمشهر ساخته شده است. ۵۸ متر طول و ۷ متر عرض دارد و منطقه شلمچه را به خرمشهر متصل می‌کند. با شروع جنگ، نیروهای عراقی پس از این که از شلمچه عبور کردند، در روز ۲ مهر ۱۳۵۹ به نزدیکی پل نو رسیدند. صبح روز ۳ مهر، نیروهای خودی با نیروهای دشمن درگیر شدند، اما با پیشروی قوای زرهی عراق از شمال نهر عرایض، اندک مدافعان پل نو تا پاسگاه دوربند عقب آمدند و سپس با بضاعت کم، تانک‌های مهاجم را عقب راندند. در روزهای بعد نیز درگیری و جنگ و گریز ادامه داشت. گاهی دشمن با عبور از پل نو، به طرف خرمشهر پیش می‌آمد، لیکن مدافعان آن‌ها را تا غرب این پل عقب می‌راندند. سرانجام در روز ۱۰ مهر، دشمن از پل نو عبور کرد و تا چهارراه کشتارگاه جلو آمد و پس از یک هفته نبرد سنگین، پل نو به طور کامل تصرف شد.

تا این که رزمندگان اسلام در یکم خرداد ۱۳۶۱، در مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس آن را آزاد کردند و نیروهای دشمن را در خرمشهر به محاصره در آوردند.

نهر عرایض: نهر عرایض منشعب از اروندرود است و در غرب

خرمشهر واقع شده. این نهر مانع بزرگی بر سر راه قوای متجاوز عراقی بود. در دومین روز جنگ (۱۳۵۹/۷/۱) در حالی که یک تیپ زرهی دشمن در شمال نهر عرایض به سمت جاده خرمشهر - اهواز پیشروی می کرد، یک گردان نیروی مخصوص نیز از سمت شلمچه به طرف نهر عرایض پیش می آمد. تنها پل بر روی عرایض، پل نو نام داشت که سپر دفاعی در جبهه غربی خرمشهر شناخته می شد. پس از بیرون راندن دشمن و آزادی خرمشهر، دشمن در آن سوی نهر عرایض موانع زیادی ایجاد کرد تا مانع از دستیابی نیروهای خودی به شلمچه باشد. با وجود این، رزمندگان در سه عملیات والفجر ۸، کربلای ۴ و کربلای ۵ در آن سوی نهر عرایض عملیات کردند. در عملیات کربلای ۴، نهر عرایض محل استقرار قایق‌هایی بود که قرار بود از تنگه ام‌الرصاص عبور کنند. اما همچنان غرب نهر عرایض ناامن و پر از موانع و سنگرهای کمین بود، تا آن که در عملیات کربلای ۵ منطقه مزبور پاکسازی شد.

بندر خرمشهر: بندر خرمشهر به دلیل موقعیت ممتاز جغرافیایی و ارتباط با دریای آزاد، ثروتی عظیم را در خود نهفته دارد. در گذشته، وجود شرکت‌های بزرگ تجاری و کشتی‌رانی داخلی و

خارجی، به خرمشهر چهره‌ای بین‌المللی داده بود. از اسکله آن در سال ۱۳۱۸ برای پهلو گرفتن یک کشتی اقیانوس‌پیما بهره‌برداری شد. در جریان جنگ جهانی دوم نیز شش اسکله دیگر در آن ساخته شد. پس از این جنگ، اسکله بتنی دوم دیگری احداث گردید. ساختمان بندر در سال ۱۳۳۴ آغاز شد و با طرح‌های توسعه این بندر، طول اسکله به ۱۳۵۹ متر و تعداد ایستگاه‌های پهلوگیری به ۹ اسکله افزایش یافت. ارتش عراق، چند روز پس از هجوم سراسری، خود را به پل نو و پلیس‌راه رساند و سپس در روز ۸ مهر، از محور بندر نیز وارد عمل شد. اما پس از نبردی سخت، با تحمل تعدادی کشته و زخمی عقب‌نشینی کرد. از صبح ۱۰ مهر، عراقی‌ها مجدداً از این محور حمله کردند که در محوطه بندر، در دام رزمندگان گرفتار شدند و تا عصر در آن‌جا درگیر بودند. مدافعان بندر با سلاح‌های انفرادی، ساعت‌ها در برابر هجوم تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و انبوه آتش دشمن مقاومت کردند و در غروب آفتاب، با عبور از اسکله‌ها، بندر را به سوی مسجد جامع ترک کردند. دشمن با تحمل تلفات زیاد، نیمی از محوطه بندر را تصرف کرد. روز بعد، مدافعان به عراقی‌ها یورش بردند و آن‌ها را عقب راندند. ولی با هجوم پی‌درپی دشمن، این بندر به

طور کامل سقوط کرد.

میدان راه آهن (جانباز): راه آهن خرمشهر که بندر خرمشهر را به اهواز، تهران و شبکه سراسری راه آهن متصل می کند، بسیار بااهمیت می باشد. از اولین ساعت شروع تجاوز عراق، این منطقه یکی از اهداف مهم توپخانه عراق بود. این راه آهن پس از پیشروی دشمن، در هفته نخست جنگ، کاملاً از بهره برداری خارج شد. میدان راه آهن نیز یکی از هدف های دشمن بود. در هجوم روز ۱۰ مهر به بندر، دشمن چند تانک خود را از طریق یکی از درهای بندر (سنتاب) روانه میدان راه آهن کرد و به اجرای آتش روی این منطقه پرداخت. اما بعد از ظهر همان روز، بخشی از قوای زرهی دشمن که در ۱۵۰ متری جنوب راه آهن مخفی شده بودند، منهدم یا عقب رانده شدند. پس از آن حادثه، نبرد مهم دیگری در آن میدان روی نداد. تا این که در ۲۱ مهر، در پی سقوط بندر و میدان کشتارگاه، میدان راه آهن نیز سقوط کرد.

پلیس راه: پلیس راه خرمشهر - اهواز، دروازه اصلی خرمشهر محسوب می شود که دشمن برای عبور از آن، تلفات فراوانی متحمل شد. ارتش عراق پس از دستیابی به جاده خرمشهر - اهواز، حرکت خود را از این جاده به سمت پلیس راه آغاز کرد. نخستین

حمله دشمن به پلیس راه در هفتم مهر شکست خورد. در روز ده مهر، با حمله گازانبری دشمن، از روی جاده و منطقه دوربند، پلیس راه به دست دشمن افتاد. اما با تلاش مدافعان، نیروهای عراقی عقب رانده شدند و منطقه درگیری به خانه‌های پیش ساخته منتقل شد. در ۱۶ مهر، عراقی‌ها به محدوده خانه‌های پیش ساخته حمله کردند. اما تا ۲۱ مهر جنگ و گریز در این محدوده ادامه داشت و دشمن ناموفق بود. تا آن که در ۲۱ مهر، خانه‌های پیش ساخته و پلیس راه به اشغال درآمد. پس از سقوط خرمشهر، دشمن موقعیت خود را در این منطقه مستحکم کرد. زیرا آسان‌ترین راه رسیدن نیروهای خودی به خرمشهر، جاده خرمشهر - اهواز بود. به همین دلیل، نیروهای خودی در مرحله سوم عملیات بیت المقدس که قصد نفوذ به شهر را داشتند، حمله خود را در این نقطه متمرکز کردند. اما موفق به شکستن مواضع دشمن نشدند و در مرحله بعدی عملیات، این منطقه آزاد شد.

چهارراه کشتارگاه (میدان مقاومت): چهارراه کشتارگاه، گره اصلی شهر شناخته می‌شد و نقطه الحاق سه محور هجوم دشمن بود؛ محور پلیس راه، محور پل نو و محور بندر. طی روزهای ۸ و ۹ مهر ۱۳۵۹، عراقی‌ها از جاده شلمچه تا کشتارگاه پیش آمدند و

ساختمان‌های این منطقه را که مدافعان دروازه غربی خرمشهر در آن موضع گرفته بودند، با تانک، خمپاره و توپ‌های خود گلوله‌باران کردند. دشمن با تصور این که هر گونه مانعی را نابود کرده است، پیشروی خود را شتاب بخشید، لیکن عملیات شهادت طلبانه ۵ تن از رزمندگان، قوای زرهی عراق را به عقب راند. روز ۱۰ مهر، دشمن پس از اجرای آتش سنگین روی چهارراه کشتارگاه، به سمت آن هجوم آورد. مدافعان با منهدم کردن تانک جلودار دشمن، آتش بی‌وقفه‌ای را به سوی متجاوزان شلیک کردند. در پی آن، دشمن را که هراسان می‌گریخت، تا صد دستگاه تعقیب کردند. در روزهای بعد، دشمن بارها به چهارراه کشتارگاه هجوم آورد، لیکن با مقاومت مدافعان عقب نشست. در نهایت عراقی‌ها روز ۲۱ مهر به چهارراه کشتارگاه دست یافتند و از آن‌جا پیشروی به طرف مرکز شهر را شروع کردند.

خانه‌های پیش‌ساخته: دشمن پس از این که از شمال و غرب، خرمشهر را در محاصره قرار داد، روز ۱۶ مهر از سمت خانه‌های پیش‌ساخته (غرب جاده خرمشهر - اهواز، بین پلیس‌راه و انبارهای عمومی) نیز وارد عمل شد تا از آن‌جا به پلیس‌راه و پادگان دژ راه یابد. درگیری در منطقه خانه‌های پیش‌ساخته ادامه داشت تا این که

در ۲۱ مهر، دشمن این منطقه را اشغال کرد و تا پلیس راه پیش آمد. این منطقه در مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس آزاد شد. پادگان دژ: پادگان دژ که در شمال خرمشهر، به فاصله چند کیلومتری شرق جاده خرمشهر - اهواز واقع شده، با استعداد یک گردان مستقل، وظیفه حراست از دژهای مرزی را بر عهده داشت. روز ۱۳ مهر، عراقی‌ها از سمت شمال به نزدیکی پادگان دژ رسیدند و پس از درگیری‌های مکرر، سرانجام در حالی که نبردی شدید در خرمشهر، میان متجاوزان و مدافعان جریان داشت، دشمن در ۲۳ مهر پادگان دژ را اشغال کرد. این پادگان در مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس آزاد شد.

خیابان کمربندی (شهدای گمنام): دشمن پس از اشغال پادگان دژ، به طرف خیابان کمربندی حرکت کرد و از آن‌جا به مرکز شهر هجوم آورد. روز بعد، نبردی سخت در گرفت و عراقی‌ها تا خیابان کمربندی عقب رانده شدند. از صبح ۲۵ مهر، نبرد در خیابان کمربندی ادامه یافت. با توجه به اهمیت محور شمالی، به خصوص این خیابان که دشمن توان بیشتری در آن به کار گرفته بود، مدافعان با استقرار در نقاط مختلف به مقابله پرداختند. در ۲۶ مهر، نیروهای عراقی در جاده کمربندی مستقر شدند و درگیری

شدید بین دو طرف ادامه داشت. هر چه زمان می‌گذشت، نیروهای مدافع در مضیقه بیشتری قرار می‌گرفتند و با شهادت یا جراحت‌های شدید، از تعداد آن‌ها کاسته می‌شد. در روز ۲۷ مهر، دشمن از خیابان کمربندی گذشت و تا نزدیکی خیابان چهل متری جلو آمد. خیابان کمربندی در مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس آزاد شد.

کوی طالقانی: کوی طالقانی که از نقاط مستضعف‌نشین و پرجمعیت خرم‌شهر بود، از آغاز هجوم ارتش عراق، زیر آتش انبوه خمپاره‌ها و توپ‌های دشمن قرار گرفت. در شامگاه ۲۰ مهر، اولین ستون نیروهای عراقی وارد کوی طالقانی شدند و با استقرار سریع در ساختمان‌های مرتفع ردیف اول، علاوه بر تسهیل در هجوم ستون‌های زرهی و مکانیزه خود به پادگان دژ و جاده کمربندی، دسترسی به مرکز شهر را فراهم کردند. در این روز، نیروهای عراقی از این منطقه عبور کردند و به مرکز شهر رسیدند. کوی طالقانی در مرحله چهارم عملیات بیت‌المقدس آزاد شد. خیابان چهل متری (آیت‌الله خامنه‌ای): روز ۲۴ مهر، پس از ورود یگانی از ارتش عراق به چهل متری (خیابان غربی که از جاده شلمچه تا رود کارون امتداد دارد) و استقرار تیربارهایی در

چند نقطه و موضع گیری تک تیراندازها در ساختمان‌های مشرف بر این خیابان، محور مرکزی شهر و اصلی ترین راه تدارک و پشتیبانی و تردد نیروهای درگیر در کوی طالقانی، کوی بندر و ورزشگاه شهر بسته شد. با انتشار خبر دستیابی نیروهای عراقی به خیابان چهل متری و تلاش برای رسیدن به پل خرمشهر، تعدادی از رزمندگان به سوی این خیابان شتافتند. در ساعات پایانی روز، نبردی سخت در گرفت که ابتدا متجاوزان با توجه به استقرار در نقاط سرکوب و نیز در اختیار داشتن تجهیزات کامل و پشتیبانی انبوه آتش، در موضع برتر بودند. لیکن مدافعان به آن‌ها نزدیک شدند و به شدت به دفاع پرداختند و با وجود تحمل شهید و مجروحان بسیار، شمار زیادی از عراقی‌ها را به هلاکت رساندند. به این ترتیب، خرمشهر روز ۲۴ مهر از سقوط حتمی نجات یافت و به پاس خون‌های پاکی که برای حفظ آن بر زمین ریخته شد، خونین شهر نام گرفت. در روزهای ۲۹ مهر تا یکم آبان، نیروهای عراقی به پیشروی در خیابان چهل متری ادامه دادند و در حالی که جنگ خانه به خانه و نبرد خیابانی ادامه داشت، تا اطراف مسجد جامع جلو آمدند. این خیابان با آزادی خرمشهر در سوم خرداد ۱۳۶۱، به طور کامل در اختیار نیروهای خودی قرار گرفت.

میدان فرمانداری (معلم): در روز ۲۷ مهر، دشمن برای تسلط بر پل خرمشهر، از خیابان کمربندی به طرف میدان فرمانداری پیش آمد. از بامداد ۲ آبان و با تشدید فشار متجاوزان، توان مدافعان که با تمام وجود مقاومت می کردند، کاهش یافت و اندک افراد باقیمانده عقب رانده شدند. به این ترتیب، دشمن ساختمان فرمانداری را اشغال کرد، لیکن تلاش رزمندگان برای ضربه زدن به دشمن ادامه داشت تا این که موفق شدند در اوایل شب، عراقی ها را عقب برانند و ساختمان فرمانداری را آزاد کنند. مدافعان شهر از شدت خستگی، ساعت ۴ صبح سوم آبان برای استراحت به ساختمان فرمانداری برگشتند، اما متوجه حضور دشمن در نزدیکی خود شدند. عراقی ها به ساختمانی در ۵۰۰ متری فرمانداری نفوذ کرده بودند. رزمندگان با تیرباری که روی ساختمان فرمانداری کار گذاشته بودند، به مقابله پرداختند. طولی نکشید که تانک های دشمن از خیابان عشایر وارد شدند و محل رزمندگان را هدف حمله قرار دادند. رزمندگان خود را به میدان فرمانداری رساندند و در آن جا موضع گرفتند، اما دشمن به پیشروی خود ادامه داد و بر ساختمان فرمانداری مسلط شد. بدین ترتیب آخرین نیروهای باقی مانده، مجبور شدند به شرق عقب نشینی کنند و غرب

خرمشهر به دست دشمن افتاد.

پل بزرگ خرمشهر: ساخت این پل در سال ۱۳۳۸ روی رودخانه کارون آغاز گردید و در سال ۱۳۴۹ به اتمام رسید. بدین وسیله بخش غربی شهر به بخش شرقی آن پیوند خورد. طول این پل ۶۱۶ متر و عرض آن ۸ متر است. ارتش عراق هنگام هجوم به خرمشهر، می‌کوشید با دستیابی سریع به این پل، راه تدارکاتی مدافعان را ببندد و آن‌ها را در محاصره کامل قرار دهد تا بتواند خرمشهر را اشغال نماید. دشمن از بامداد ۲ آبان و پس از اشغال ساختمان فرمانداری، در ضلع شمالی پل مستقر شد و نیروهای مدافع را که در سمت شمال غربی پل تا مسجد جامع حضور داشتند، به محاصره در آورد. اما رزمندگان برای ضربه زدن به دشمن و آزادسازی پل، با تلاش بسیار موفق شدند در اوایل شب، عراقی‌ها را عقب برانند. صبح سوم آبان قوای دشمن مجدداً هجوم آوردند و پس از اشغال ساختمان فرمانداری، بر پل بزرگ شهر مسلط شدند و با استقرار در ساختمان‌های مجاور، نه تنها هر جنبنده‌ای را روی پل زیر آتش خمپاره و تیربارهای خود می‌گرفتند، بلکه از تردد قایق در رودخانه کارون نیز جلوگیری می‌کردند. به این ترتیب، با دستیابی دشمن به پل خرمشهر، این شهر در آستانه سقوط قرار

گرفت و تعدادی از نیروهای باقیمانده در آن سوی پل (در منطقه تحت اشغال دشمن) از طریق لوله‌های بزرگ زیر پل، خود را به ساحل جنوبی کارون رساندند. مدتی پس از اشغال شهر، دشمن از ترس هجوم نیروهای خودی، قسمتی از غرب پل را منهدم کرد. پس از آزادی شهر، این پل بازسازی شد و هم‌اکنون تردد وسایل نقلیه از روی آن صورت می‌گیرد.

مسجد جامع: با شروع جنگ و زیر آتش قرار گرفتن خرمشهر، مسجد جامع شهر پناهگاه و میعادگاهی شد برای رزمندگان. هر کس که پناهی می‌جست یا می‌خواست از خرمشهر دفاع کند یا اطلاعی کسب کند، رو به این مسجد می‌آورد. مسجد جامع مرکز فرماندهی، پشتیبانی، امدادسانی، تجمع نیرو و تبادل اطلاعات شده بود. کمک‌های مردمی به این مکان می‌رسید و از این جا پایگاه‌های مقاومت پشتیبانی می‌شدند. نیروهای اعزامی در مسجد جامع سازماندهی می‌شدند. مجروحان نیز به این جا انتقال می‌یافتند.

صبح روز ۳ آبان، عراقی‌ها به ۳۰ متری مسجد جامع رسیدند و درگیری در اطراف مسجد تشدید شد. با فرا رسیدن شب، دستور عقب‌نشینی و ترک شهر به همه مدافعان ابلاغ شد. تجمع تعدادی

رزمنده در مسجد جامع، قبل از ترک شهر، آخرین خاطره ثبت شده از این مکان می‌باشد.

رود کارون: رود کارون با طول ۸۵۵ کیلومتر، طولانی‌ترین رود ایران است. کارون بین خرمشهر تا اهواز ۱۸۰ کیلومتر طول دارد و به کارون سفلی موسوم می‌باشد. این رود در ۴ کیلومتری اروندرود به دو شعبه تقسیم می‌شود: یک شعبه به نام بهمنشیر در شمال آبادان و به موازات اروندرود جاری است که به خلیج فارس می‌پیوندد. شعبه دیگر این رود که به کانال عضدی نیز معروف است، در جنوب خرمشهر جریان دارد و به اروندرود می‌ریزد.

خیابان امام خمینی (لب شط): پس از استقرار دشمن در کنار پل و محاصره کامل خرمشهر، مدافعان کنار کارون، لب شط (خیابان امام خمینی) آمدند. آن‌ها که حدود ۲۰۰ نفر می‌شدند، از پایان روز ۳ آبان و تا پیش از طلوع صبح، به تدریج به شرق کارون رفتند و این منطقه به اشغال کامل دشمن درآمد. پس از آن، مواضع پدافندی دشمن در خیابان امام خمینی ایجاد شد و عراقی‌ها از این نقطه مدافعان مستقر در ساحل شرقی کارون را زیر آتش قرار می‌دادند.

کوت‌شیخ: پس از اشغال خرمشهر، منطقه کوت‌شیخ که

در ساحل شرقی کارون قرار دارد، خط مقدم رزمندگان خودی شد. آن‌ها در دوران اشغال خرمشهر، از این منطقه به مقابله با دشمن می‌پرداختند. همچنین با عبور از کارون، به خرمشهر نفوذ می‌کردند و با شناسایی مواضع دشمن، اطلاعات لازم را برای اجرای عملیات آزادسازی خرمشهر کسب می‌کردند.

موزه جنگ: ساختمان شرکت نفت خرمشهر، واقع در خیابان امام خمینی که اواخر مهر ۱۳۵۹ به اشغال دشمن در آمد، پس از آزادسازی خرمشهر، برای محل برپایی موزه جنگ برگزیده شد. در این موزه آثار مقاومت و دوره آزادسازی در قالب فیلم، عکس، ماکت، تندیس و... جمع‌آوری و در معرض نمایش قرار داده شده است. یکی از موارد دیدنی این موزه، دیوارنویسی‌های اشغالگران عراقی است که در مدت استقرار در ساختمان شرکت نفت، از خود به جا گذاشته‌اند.^۱

۱. مطالب فوق، برگرفته از سایت صدا و سیمای آبادان می‌باشد:

۴ فصل چهارم

گرچه دفاع جانانه نیروهای مردمی به همراهی ارتش و سپاه، توانست نقشه‌های صدام را نقش بر آب کند، اما به هر حال، دشمن وارد خاک ما شده بود و شهرهایی مانند خرمشهر، مهران و دهلران در چنگال ارتش عراق افتاده و همچنین شهرهایی دیگر مانند دزفول و اهواز و ده‌ها شهر و روستای دیگر در تیررس و خطر سقوط قرار داشت. شاید بهترین سند برای بازگو کردن فضای آن روزها، نامه‌ای باشد که علی شمخانی فرمانده وقت سپاه خوزستان برای مسؤولین نوشته است.

«مسؤولین، مسلمین! به داد ما برسید؛ این چه سازمان رسمی

شناخته شده‌ای است که اسلحه انفرادی ندارد، نیروهای شهادت طلب پاسدار را آموزش ندادید، مسامحه کردید، چوبش را از خدای عزّ و جل می‌خورید و خواهید خورد. چه باید بگوییم که شاید شما را به تحرك و ابدارد. این را بگوییم که از ۱۵۰ پاسدار خرمشهر، تنها ۳۰ نفر باقی مانده، بگوییم که ما می‌توانیم با سی خمپاره، خونین شهر را برای سه ماه نگه داریم و امروز سی تفنگ نداریم و حال آن‌که سازمان‌های غیررسمی با امکانات فراوان، بر ما آن می‌رانند که باید برانند.

واقعیت این است که ارتش امروز ما نمی‌تواند بدون وجود سپاه پاسداران و بالعکس، کوچک‌ترین تحرکی داشته باشد. مرا وقت آن نیست که بگوییم تا به حال چه کارهای متهورانه‌ای انجام دادیم. خدا می‌داند که ما تانک‌های دشمن را لمس کردیم. سایه ما به حول و قوه خدا و مکتب اسلام، همواره مورد حملات سلاح‌های سنگین دشمن بوده و هست. دشمن هرگز نتوانسته است اسارت ما را تحمل کند. اُسرای پاسدار، یا از پشت تیرباران شده و یا آن‌که در زیر تانک‌ها له و لورده گردیده‌اند. پناهندگان عراقی، همواره ترس نیروهای دشمن را از پاسداران انقلاب به عنوان يك معجزه الهی مطرح می‌کنند. سلاح را به دست صالحین بدهید. تا

به حال، دشمن، حسرت گرفتن يك اسلحه كمری را از پاسداران همواره به دل داشته و خواهد داشت. ما شهدای زنده فراوان داریم، ما اصحاب حسین به مقدار زیادی داریم. ما برپادارندگان کربلای سی‌روزه خونین شهریم، ما بهشت را در زیر سایه شمشیرها می‌بینیم. شهدای ۲۵ روزه ما هنوز دفن نشده‌اند. به داد ما برسید. ما نیاز به اسلحه و امکانات داریم. ما در راه خدا جان داریم که بدهیم، اما امکانات دادن جان را نداریم. به خود بیایید، فریادهای پاسداران از فقدان امکانات بر ما زمین و زمان را تنگ کرده. خستگی زیاد مانع از ادامه نوشتن من می‌شود، ولی باز هم باید بدانید که ما شهیدان زنده‌ای هستیم که به نبرد خویش علیه مُردگان زنده ادامه خواهیم داد. اگر وساطت کنید و ما را به حدید خداوند مسلح سازید، فضرِب الرقاب خویش را تا سقوط دولت بعثی عراق و دیگر زورمندان و قلدران ادامه خواهیم داد و گرنه تا آن زمان مبارزه خواهیم کرد که شهید شویم و تکلیف شرعی خویش را به‌جا آوریم. علی شمخانی. فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان ۱۳۵۹/۸/۳»^۱

۱. به داد ما برسید!؛ ناگفته‌های نامه تاریخی علی شمخانی فرمانده سپاه خوزستان، مصاحبه: محمد مهدی بهداروند، تدوین: احد گودرزیانی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷

با همه تلاش و از خودگذشتگی مردم و نیروهای نظامی که وظیفه حفظ خرمشهر را بر عهده داشتند، بعد از ۳۴ روز مقاومت در برابر ارتش عراق که از کلیه امکانات و تجهیزات سود می‌برد، بالاخره این شهر در چهارم آبان ۱۳۵۹ سقوط کرد و نیروهای خودی مجبور شدند که از این سوی کارون، به تماشای شهر اسیر بپردازند.

صحنه عقب‌نشینی نیروها، در حالی که از پشت تیر می‌خوردند و یا جا ماندن مجروحین و جنازه شهدا که طعمه شنی تانک‌ها و چرخ نفربرها می‌شدند، صحنه دردناک و فراموش‌ناشدنی‌ای بود که در ذهن و دل بچه‌های خرمشهر حک می‌شد. روز عقب‌نشینی از خرمشهر، روز عزای نیروهای ایرانی بود. آن‌ها در این سوی کارون و در کوت‌شیخ ایستادند، خرمشهر را از دور دیدند و گریه سر دادند و به یاد شهدا و دوستان سفرکرده خود، حسرت خوردند و عزاداری کردند. همه بچه‌های خرمشهر، از آن روز به عنوان تلخ‌ترین روز زندگی‌شان یاد می‌کنند.

بچه‌های خرمشهر، حالا داغدار شهری بودند که دشمن حتی به شیرهای آب و سیم‌های برق منازلش هم رحم نمی‌کرد. همه چیز را غارت می‌کردند و می‌بردند و رزمندگان خرمشهری، تنها

از دوربین‌های دوچشم، مخفی از دید تک‌تیراندازهای تشنه، نگاه می‌کردند.

بعد از این عقب‌نشینی، خرمشهر در سکوتی مرموز و وهم‌انگیز فرو رفت. شهر به دست دشمن افتاد، ولی این آرامش قبل از توفان بود. خرمشهر می‌دانست که دیر یا زود، فرزندان‌ش خواهند آمد و بار دیگر در مسجد جامع این شهر نماز جماعت برپا خواهند کرد. رژیم عراق که از جنگ تحمیلی برای نیل به صلح تحمیلی نتیجه‌ای نگرفته بود، دو راه حل عقب‌نشینی و یا استقرار در مواضع اشغالی را فراروی خود داشت. حال که وعده فتح کوتاه‌مدت خوزستان عملی نشده بود، عراق به حداقل اشغال، یعنی تسخیر خرمشهر راضی شد و شاید این همه توان ارتش عراق در جنگ با نیروهای ایران بود. اقدامی که بی‌پاسخ نمی‌ماند و دیر یا زود، نیروهای ایرانی برای بازپس‌گیری خرمشهر از نو سازماندهی می‌شدند. این قضیه را ارتش عراق طی ۳۴ روز مقاومت با گوشت و پوست خود احساس کرده بود.^۱

۱. از خرمشهر تا فاو: تحلیلی نظامی - سیاسی از سیر چهار سال جنگ (تیرماه ۶۱ تا مرداد ۶۵)، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۵

نخل‌های بی‌سر، گنبد و گلدسته‌های ویران مسجد جامع که از دور پیدا بود و زمزمه بادی که از آن سوی کارون می‌وزید و صورت رزمندگان را در این سو نوازش می‌داد، شوق انتقام را در دل‌ها برمی‌انگیخت، انتقامی مقدس و زیبا به عوض همه آن‌چه ارتش وحشی بعث از زندگی در آن شهر گرفته بود. به عوض همه آن‌چه که دشمن از این آب و خاک دریغ کرده بود و به رسم معرفت و عهدی که رزمندگان با دوستان شهید و جانباز خود بسته بودند. همه يك صدا فریاد می‌زدند: «خرمشهر، خواهیم آمد.»

عراقی‌ها که می‌دانستند این پیروزی موقتی است و یقین داشتند که ایرانی‌ها شهر را از آن‌ها پس خواهند گرفت، فرصت را غنیمت شمرده و برای تخریب و غارت شهر و اماکن دولتی، از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کردند.

بندرگاه و گمرک خرمشهر، اولین جایی بود که مورد تاخت‌وتاز و غارت نیروهای عراقی قرار گرفت. در برخی از گزارش‌ها آمده است که ارتش عراق تعمداً و با دستوری که از فرماندهان عالی‌رتبه داشت، دست به این اقدامات می‌زد. حتی عده‌ای از مردم بصره و روستاهای اطراف، برای آن‌چه به عنوان غنیمت جنگی از آن یاد می‌کردند، راهی خرمشهر شدند.

هر چند وقتی نیروهای خودی احساس کردند که جنگ شهری به نفع نیروهای عراقی مغلوبه خواهد شد، از چند هفته قبل اقدام به خروج کالا و وسایل اساسی از خرمشهر کرده بودند، اما زمانی که شهر به دست ارتش عراق افتاد، هنوز در انبارها و علی‌الخصوص گمرک، کالاهای فراوانی وجود داشت. از ماشین و موتور گرفته تا قطعات دستگاه‌های بزرگ کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی. از مواد اولیه گرفته تا تجهیزات کشتی و واگن قطار. به قول بچه‌های خرمشهر، در گمرک از شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا می‌شد.

با آن‌که تجار و صاحبان اجناس، اجازه استفاده از آنچه در انبارها بود را برای نیروهای مردمی صادر کرده بودند، باز هم آنان، اجناس موجود را متعلق به بیت‌المال می‌دانستند و به آن دست نزدند. برعکس، ارتش عراق حتی به آجر و سیمان موجود در گمرک هم رحم نکرد.

بعدها، بعد از درهم شکستن حصر آبادان و همچنین برای ممانعت از پیاده کردن چترباز در پشت جبهه خرمشهر، ارتش عراق از همین وسایل استفاده کرد و در منطقه‌ای وسیع از شرق خرمشهر، لوله‌ها، تیرآهن و حتی خودروهایی موجود در گمرک را به صورت عمودی در زمین فرو کردند تا ایران نتواند در آن منطقه

چترباز پیاده کند.^۱

اشغال خرمشهر بیست ماه طول کشید. طی این بیست ماه، نیروهای بسیاری به عنوان گشتی، شناسایی و جمع‌آوری اطلاعات، مخفیانه وارد خرمشهر شدند و از آرایش و چگونگی استقرار دشمن در این شهر گزارش تهیه کردند. حتی عده‌ای از بچه‌های خرمشهر، برای سر زدن به خانه و کاشانه‌شان، پنهانی و به دور از چشم عراقی‌ها وارد شهر می‌شدند و از خانه و اتاق خود لوازمی را که می‌خواستند، با خود می‌آوردند.^۲

گشتی‌ها و بچه‌های اطلاعات، بارها و بارها سر راه خود با نیروهای عراقی مواجه شده بودند. برای همین، شب و روزی نبود که از خیابان‌های خرمشهر، سر و صدای درگیری و تیراندازی شنیده نشود. طی این بیست ماه، آن‌قدر نیروهای ایرانی به خرمشهر آمد و شد داشتند که عراقی‌ها، نیروهای گارد ویژه را در شهر مستقر و این منطقه را به چند گردان مخصوص سپردند.

با اشغال خرمشهر، روند تخریب خانه‌ها و همچنین بر هم زدن

۱. در عکس‌های موجود از خرمشهر در دهه ۶۰ می‌توان این مناظر را دید.

۲. برگرفته از کتاب: بهروز؛ زندگی‌نامه داستانی شهید بهروز مرادی، محسن مطلق،

محلّه‌ها و خیابان‌ها سرعت بیشتری به خود گرفت. عراقی‌ها برای در امان ماندن از گلوله‌های توپ و خمپاره، در بسیاری از خانه‌ها سنگر ساختند و بیشتر خیابان‌ها و بلوارها را با خاکریز محصور نمودند.

به جرأت می‌توان گفت که دیگر در کل شهر يك ساختمان سالم و دست نخورده وجود نداشت و بر در و پنجره‌ها، يك قطعه شیشه سالم و بی نقص دیده نمی‌شد. تیرهای برق واژگون گشته و کانال‌های آب با خاك و بلوك پر شدند.

منبع آب شرب شهر از بین رفت و درختان کهنسال در خطر خشك شدن و سوختن بودند. از خیابان‌ها و کوچه‌های خرمشهر، دیگر نه بوی زندگی که بوی مرگ به مشام می‌رسید و از همه بدتر، جمله‌ای بود که عراقی‌ها آن را بر در و دیوار شهر نوشته بودند: «آمده‌ایم که بمانیم!» این سخن برای بچه‌های خرمشهر حتی دردناک‌تر از دیدن عکس صدام بود.^۱

۱. اکنون در موزه خرمشهر، از این دیوارنوشته‌ها نگهداری می‌شود و می‌توان از آن بازدید کرد.

فصل پنجم

فتح خرمشهر در واقع غرب را رویاروی پیروزی‌های فزاینده انقلاب اسلامی قرار داد و از همین رو بود که خبرگزاری‌ها از آن به عنوان بزرگترین پیروزی ایران در جنگ که تا آن زمان تنها ۲۰ ماه از آن می‌گذشت، یاد کردند.

عملیات بیت‌المقدس که نام کامل آن «الی بیت‌المقدس» به معنی به سوی بیت‌المقدس است، یکی از بزرگترین و مهم‌ترین عملیات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در جنگ تحمیلی محسوب می‌شود. سپاه اسلام با توانی حدود ۷۰/۰۰۰ رزمنده، این عملیات را در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد روز دهم اردیبهشت ۱۳۶۱ با

رمز «یا علی بن ابیطالب (علیه السلام)» در محورهای جاده اهواز - خرمشهر و دشت آزادگان (قرارگاه قدس) و شرق کارون (قرارگاه‌های نصر و فتح)، به فرماندهی مشترک سپاه و ارتش و با هدف آزادسازی خرمشهر آغاز کرد. در این زمان، ۲۰ ماه از اشغال ناجوانمردانه خرمشهر که نام خونین شهر بر آن نهاده شده بود، می‌گذشت.^۱

شهید بهروز مرادی^۲، در واپسین لحظات عملیات، برای نیروهایی که آماده فتح خرمشهر شده بودند، این گونه سخن می‌گوید:

«برادرها، امشب شبی دیگر است. شبی که هفته‌ها و ماه‌ها منتظرش بودیم. شبی که باید درس خوبی به عراقی‌ها بدهیم. ما تنها نیستیم. شهدا و صالحین ما را دعا خواهند کرد. امشب دعای خیر همه مردم ایران بدرقه راه ما خواهد بود و چراغ جماران تا صبح خواهد سوخت. در آن جا مردی بیدار است و به ما می‌اندیشد، مردی که به ما آموخت هرگز زیر بار ظلم نرویم...»

-
۱. آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۹
 ۲. بهروز مرادی در سال ۱۳۳۵ در خرمشهر به دنیا آمد. معلم بود و با حمله ارتش عراق، به همراه دیگر بچه‌های خرمشهری به مقابله برخاست. او در چهارم خرداد ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

رفتن مان دست خداست و برگشتن مان هم دست اوست. اگر به این راه شك دارید، اگر ذره‌ای از فرجام کار خود در هراسید، همان بهتر که همسفر این راه نشوید.

اما آن‌ها که می‌مانند، دو چیز را باید همواره به خاطر داشته باشند. یکی این که عراقی‌ها به کشور و آب و خاک ما تعدی کردند و دیگر این که زنان و دختران هویزه و سوسنگرد منتظر انتقام ما هستند.

برای ما که ایرانی و غیرتمند هستیم، همیشه این انتقام واجب است. پس باید مثل صاعقه بر سر دشمن فرود آمده و او را به خاک مذلت نشانند.

نمی‌دانم تا بیرون کردن دشمن از آب و خاکمان و پس گرفتن خرم‌شهر، چند عملیات دیگر در پیش داریم، اما هر چه هست، باید با قدرت تا آخر این راه را رفت.

برادران! نباید در برابر آن‌چه جنگ از ما گرفته، ناراحت باشیم. اگر دیگر نمی‌توانیم درس بخوانیم و به مدرسه و دانشگاه برویم، اگر از شهر و دیار و خانواده دور افتاده‌ایم، در عوض با هم هستیم. جنگ، ما را گرد هم جمع کرده تا چیزهای بهتری به ما بدهد. حس آزادی، احساس جانفشانی و درك بهتر از آن‌چه بر حسین علیه السلام

و یارانش گذشت. برادران، مطمئن باشید سال‌ها می‌گذرد و قرن‌ها سپری می‌شود و آدم‌هایی خواهند آمد که از جان و دل آرزو می‌کنند که ای کاش يك لحظه، تنها يك لحظه جای شما بودند.»^۱

انجام عملیات بیت‌المقدس در چهار مرحله برنامه‌ریزی شده بود که هر مرحله از آن، در مقایسه با عملیات دیگر مثل طریق‌القدس و یا ثامن‌الائمه علیه‌السلام، خود يك عملیات بزرگ محسوب می‌شود. آزادسازی خرمشهر در پی انجام مرحله چهارم، از مهم‌ترین نتایج این عملیات بود.

در ابتدای طرح، فرماندهان متوجه شدند که منطقه مزبور به جز جاده نسبتاً مرتفع اهواز - خرمشهر، فاقد هر گونه عارضه مهم برای پدافند است و این کار سپاه اسلام را بسی مشکل می‌کرد. همین امر باعث می‌شد که زمین منطقه برای مانور نیروهای زرهی مناسب و برای نیروهای پیاده، به دلیل در دید و تیر قرار گرفتن، نامناسب باشد.

همچنین نقاط حساس و استراتژیک منطقه، شامل بندرگاه و شهر خرمشهر، پادگان حمید، جفیر، جاده آسفالت اهواز - خرمشهر

۱. رجوع کنید به کتاب: بهروز؛ زندگی‌نامه داستانی شهید بهروز مرادی

و رودهای کرخه و کارون، در طرح ریزی و انجام عملیات نقش کلیدی بازی می کرد

تا قبل از عملیات، استعداد و آرایش نیروهای عراقی شامل حدود ۱۰ تیپ و لشکر مستقل و ۳۰ گروهان کماندو بود که با ۵۳۰ قبضه توپ و انواع سلاح منحنی زن از سوی ۳۰ گردان حمایت و پشتیبانی می شد.

در طرح عملیات، تهاجم از طریق عبور از رودخانه کارون و پیشروی به سوی مرز بین المللی و سپس آزادسازی خرمشهر مدنظر قرار گرفت و چنین استدلال شد که حمله به هر جناح از دشمن که عمدتاً به سوی شمال آرایش گرفته، عامل موفقیت عملیات است. همچنین شکستن خطوط اولیه دشمن و عبور از رودخانه و گرفتن سرپل در غرب کارون تا جاده آسفالته اهواز - خرمشهر، به عنوان اهداف مرحله اول و ادامه پیشروی به سوی مرز و تأمین شهر، به عنوان اهداف مرحله دوم تعیین شدند.

بر همین اساس، محورهای اصلی به قرارگاه های مورد نظر سپرده شد:

محور شمالی، با قرارگاه قدس که وظیفه عبور از کرخه را داشت.

محور جنوبی، با قرارگاه نصر که وظیفه عبور از کارون و رفتن به سمت خرمشهر را داشت.

محور میانی که به قرارگاه فتح سپرده شده بود و وظیفه آن تصرف جاده اهواز - خرمشهر بود.

در حالی که اشغال خرمشهر توسط عراق، به عنوان آخرین و مهم‌ترین برگ برنده این کشور برای وادار ساختن ایران به شرکت در هر گونه مذاکرات صلح تلقی می‌شد، آزادسازی این شهر می‌توانست سمبل تحمیل اراده سیاسی جمهوری اسلامی به متجاوز و اثبات برتری نظامی باشد.^۱

بر همین اساس، منطقه عمومی غرب کارون، آخرین منطقه مهمی بود که همچنان در اشغال عراق قرار داشت. از یک سو، فرماندهان نظامی ایران برای انجام عملیات در این منطقه اشتراك نظر داشتند و از سوی دیگر، عراق نیز طرح عملیات آزادسازی خرمشهر را پس از عملیات فتح‌المبین، قطعی و مسجل می‌پنداشت. با در نظر گرفتن اهمیت این شهر و جایگاه آن در دفاع از بصره، ارتش عراق به ضرورت حفظ این منطقه معتقد بود.

۱. خرمشهر در جنگ طولانی، نویسندگان: مهدی انصاری، محمد درویدیان، هادی نخعی

از این رو، بلافاصله بعد از عملیات فتح‌المبین، در حالی که قوای ارتش عراق در منطقه عمومی خرم‌شهر تقویت می‌شد، به تمام یگان‌های تحت امر قرارگاه مرکزی کربلا دستور داده شد ضمن بازسازی و تجدید قوا، به طراحی و شناسایی در خصوص عملیاتی دیگر همت گمارند.

«بیش از ده شب عملیات سخت شناسایی را انجام داده بودیم، طوری که پاهای همه بچه‌ها تاول زده و به شدت مجروح شده بودند. شدت زخم‌ها به حدی بود که ادامه شناسایی برای ما غیرممکن شده بود.

به همین خاطر، به قرارگاه عملیاتی نصر در سلمانیه و پیش حسن باقری رفتیم و شرح حال خودمان را به ایشان گفتیم. او که وضع داغان پاهای بچه‌ها را دید، دلش سوخت و رضایت داد برای مدت بیست و چهار ساعت، استراحت کنیم. بعد از آن مأموریت‌های شناسایی بی‌وقفه، به هر کدام از بچه‌ها که نگاه می‌کردی، انگار نصف بیشتر گوشت بدن‌شان آب شده بود. صورت‌ها از دم استخوانی شده بودند و هر يك از ما، ده دوازده کیلو وزن کم کرده بودیم.

تازه داشتیم ساعت اول آن مرخصی استعلاجی را که حسن

باقری به ما داده بود، مززه می کردیم، که حاج محمود شهبازی، در حالی که خودش هم از شدت جراحات کف پا به زحمت راه می رفت، آمد و گفت: «آماده بشوید، می رویم شناسایی. باید هر طور شده جاده آسفالت را لمس کنیم.» بچه ها يك صدا فریاد زدند و گفتند برادر باقری با يك روز تعطیلی موافقت کرده. با این پاها چطوری برویم شناسایی؟ محمود در جواب آن ها گفت: «این کار تعطیلی بردار نیست. باید تا رسیدن به جاده کار را ادامه دهیم.»

این شد که باز به همان روال معمول، از کارون با قایق گذشتیم و تیم ها رفتند به عمق. آن قدر جلو رفتیم تا مواجه شدیم با شبح غول پیکر آن خاکریز سراسری حاشیه شرقی جاده اهواز - خرمشهر. جلوی ما، آن تعداد از سنگرهای خاکریز قرار داشتند که شب های قبل، مطمئن شده بودیم دشمن داخل شان نیرو مستقر نکرده. سنگرهای مهندسی ساز و شیکی بودند به ظرفیت هفت تا ده نفر سرباز. سمت چپ و راست خاکریز، از این سنگرها زیاد بود، اما خالی بودند. صد و پنجاه متر مانده به خاکریز، به دستور آقای شهبازی متوقف شدیم. قرار شد حاج محمود همان جا با سایر بچه ها بماند و پنج نفر از آن خاکریز بالا بکشند و بروند روی

جاده آسفالت اهواز - خرمشهر. این پنج نفر عبارت بودند از: علی رضا ترکمان، فریدون عیوضی، یکی از بچه‌های واحد اطلاعات سپاه آبادان و یکی از رزمندگان اهل استان مازندران. نمی‌دانم ایشان اهل کدام شهر آن استان بود، اما جوانی بود بسیار شجاع، ورزیده و چالاک. نفر پنجم بنده بودم. قرار شد اگر دشمن به حضور ما در آن جای برد، بلافاصله هر کدام از ما بدون آن که معطل سایرین بماند، سریع به سمت عقب فرار کند.

آن برزخ صدوپنجاه متری را با کلی دلهره جلو رفتیم و پشت خاکریز مستقر شدیم. نمی‌دانستیم آن طرف جاده چه خبر است؛ آیا عراقی‌ها در حاشیه غربی جاده سنگر دارند یا نه. این همه ماشین چطور بدون حضور تأمین در کنار جاده، دارند تردد می‌کنند؟ ما پنج نفر، از همان پشت خاکریز سرک کشیدیم. دیدیم این خاکریز عظیم، نیم متر با شانه خاکی شرقی جاده و حدود یک‌ونیم تا دو متر، با لبه آسفالت شده جاده فاصله دارد. قرار شد رفیق مازندرانی ما برود روی جاده. قبل از راهی شدن او، گفتم: «ببین آقا جان، حالا اگر روی جاده هم نروی، عیب ندارد. همان حاشیه آسفالت را که دست بزنی، از نظر ما قبول است. وقتی هم برگشتیم، می‌گوییم دست ما به جاده خورده، دروغ هم نگفته‌ایم.»

ایشان اما نپذیرفت. واقعاً انسان صادق و روراستی بود. با آن لهجه قشنگ مازندرانی گفت: «نه برادر همدانی؛ می‌روم روی جاده، دست می‌زنم به آسفالت وسط جاده و برمی‌گردم.» بعد سینه‌خیز و چسبیده به زمین، در حالی که نور چراغ ماشین‌های در حال تردد به کسی از ما اجازه مشاهده جاده را نمی‌داد، از شکاف موجود بین دو سنگر در خاکریز، خودش را رساند به آن طرف. ما هم پشت خاکریز، با تفنگ‌های از ضامن خارج و انگشت بر ماشه، منتظر بودیم تا اگر ناغافل عراقی‌ها آمدند، تیراندازی کنیم. از خوف این که مبادا او را ببینند، مدام داشتیم زیر لب آیه و جعلنا را زمزمه می‌کردیم. حالا چون فاصله جاده با ما زیاد نبود، صدای ما و آن جوان به هم می‌رسید. شنیدیم با صدای خفه‌ای می‌گوید: «دستم خورد به جاده.» گفتیم: «سریع برگرد عقب، یالا!»

کل رفت و برگشت او، شاید ربع ساعت بیشتر طول نکشید. وقتی پیش ما آمد، همه ریختیم روی سرش و با او دیده‌بوسی کردیم. بعد سریع برگشتیم پیش حاج محمود شهبازی و به او گفتیم: «بفرما؛ دست این آقا خورده به جاده.» حاج محمود با لبخند گفت: «بسیار خوب، زود باشید برگردیم این خبر را به حسن هم بدهیم.»

آن قدر سر کیف بودیم که نفهمیدیم چطوری آن مسافت بیست و چند کیلومتری را به عقب برگشته‌ایم. دیدیم حسن باقری آمده این دست آب و چشم به راه مراجعت ما است. نمی دانم چطور خبر شده بود که ما آن شب هم به شناسایی رفته‌ایم. جلوتر که آمدیم، با سگرمه‌هایی درهم گفت: «معلوم هست دارید چه کار می کنید؟ می آید می گوید به ما استراحت بده، قبول می کنیم، بعد دوباره هوایی می شوید و می روید شناسایی. حالا هم که دارید به این زودی برمی گردید؛ بالاخره چی شد؟ رسیدید به جاده، یا باز چند سانت مانده؟» همین طور داشت داد و هوار می کرد. بچه‌ها خیس عرق و نفس نفس زنان دور او حلقه زده بودند و به همدیگر نگاه می کردند، ولی هیچ کس چیزی نمی گفت. حسن به هوای این که نکند باز داریم دنبال بهانه‌ای برای نرفتن روی جاده می گردیم، نگاه تندی به ما کرد. این جا بود که حاج محمود به او گفت: «حسن آقا، مزدگانی بده. بالاخره رسیدیم، دست بچه‌ها هم به جاده خورد، دیگر برای چی به ما اخم می کنی؟» برای يك لحظه حسن باقری هیچی نگفت. بعد دفعه‌تاً گل از گل رویش باز شد و چشم‌های بازیگوش و لب‌هایش، هماهنگ با هم، خندیدند. قشنگ‌ترین لبخندی بود که در عمرم دیدم. نفس عمیقی کشید و

گفت: «احسنت به همه شما، بارک‌الله!»^۱

سرانجام پس از بیست ماه، انتظارها به پایان رسید. شب موعود، یعنی شب عملیات بیت‌المقدس که قرارگاه ساعت شروع آن را ۳۰ دقیقه بامداد ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ انتخاب کرده بود، فرا رسید و فرماندهی سپاه و ارتش، از پشت بیسیم این پیام را برای نیروها قرائت کردند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، بسم‌الله القاسم الجبارین، یا علی بن ابیطالب (علیه‌السلام)». رزمندگان، در حالی که سر از پا نمی‌شناختند، حمله برق‌آسای خود را به سمت دشمن آغاز کردند. آن شب، شهید آیت‌الله صدوقی و آیت‌الله مشکینی نیز در سنگر فرماندهی قرارگاه کربلا حضور داشتند و هر کدام جداگانه در پیام‌هایی که از طریق بیسیم پخش می‌شد، ارادت و علاقه خود را نسبت به رزمندگان اسلام نشان دادند.

در محور شمال کرخه نور (قرارگاه قدس)، به دلیل هوشیاری دشمن و وجود استحکامات متعدد، پیشروی نیروها به سختی امکان‌پذیر بود و در این میان تنها تپ‌های ۴۱ ثارالله (علیه‌السلام) و ۴۳ بیت‌المقدس، موفق شدند مواضع دشمن را پشت سر بگذارند و

۱. مهتاب‌خین؛ خاطرات حسین همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، انتشارات فاتحان

منطقه‌ای در جنوب رودخانه کرخه را به عنوان سرپل تصرف کنند. عدم پوشش جناح اطراف، باعث شد که دشمن فشار شدیدی بر آن‌ها وارد کند.

در محور قرارگاه‌های فتح و نصر، یگان‌های خودی ضمن عبور از کارون، خود را به جاده اهواز - خرمشهر رساندند و با ایجاد استحکامات و جلوگیری از نقل و انتقال عراقی‌ها، تحرك دشمن در جاده مذکور را فلج کردند. اما این دو قرارگاه نتوانستند روی جاده اهواز خرمشهر با هم الحاق کنند و مناطقی همچنان در دست دشمن باقی ماند.

الحاق کامل قرارگاه نصر و فتح در دستور کار رزمندگان در شب دوم عملیات قرار گرفت. در برخی جاها، هنوز رخنه دشمن در مواضع ما مشهود بود. سرانجام پس از ۵ روز، جاده اهواز - خرمشهر از کیلومتر ۶۸ تا کیلومتر ۱۰۳ تثبیت و کلیه رخنه‌ها ترمیم شد.

در مرحله دوم عملیات، تصمیم گرفته شد که قرارگاه‌های فتح و نصر، از جاده اهواز - خرمشهر به سمت مرز پیشروی کنند و قرارگاه قدس نیز مأموریت یافت تا به صورت محدود برای تصرف سرپل در جنوب کرخه اقدام نماید و سپس آن را گسترش دهد.

در شب ۱۶ اردیبهشت، نیروها حمله خود را آغاز کردند و با ۱۴ کیلومتر پیشروی، قبل از طلوع آفتاب به مرزهای بین‌المللی رسیدند.

دشمن با مشاهده جهت پیشروی نیروهای ایرانی به طرف مرز، در ۱۸ اردیبهشت، لشکرهای ۵ و ۶ خود را از جفیر عقب کشید تا از دروازه‌های بصره محافظت کند و همچنین از متلاشی شدن این لشکرها جلوگیری شود. در پی این عقب‌نشینی دشمن که از ساعت اولیه روز هجدهم اردیبهشت آغاز شده بود، نیروهای قرارگاه قدس، ضمن تعقیب آن‌ها، تعدادی از نیروهای دشمن را به اسارت درآوردند و مناطقی مثل جفیر، پاسگاه زید، پادگان حمید و جاده اهواز - خرمشهر تا انتها پاکسازی شد.

در این شرایط، خرمشهر مانند هدفی آماده و تنها به یک اشاره، به آغوش میهن بازمی‌گشت. اشاره‌ای که رزمندگان ایرانی بی‌صبرانه منتظر آن بودند. این روحیه بالای نیروهای ایرانی، خودبه‌خود ترسی عمیق در وجود لشکرهای عراق انداخته بود. صدام حسین در نطقی نابهنگام، خرمشهر را با بصره مقایسه کرد و در یک رجزخوانی حماسی، برای بالا بردن روحیه ارتش خود، گفت: «اگر ایرانی‌ها موفق به فتح خرمشهر شوند، کلید بصره را تقدیم

آن‌ها خواهم کرد.»

در مرحله سوم عملیات بیت المقدس، قرارگاه نصر مأموریت پیدا کرد تا حرکت خود را به سوی خرمشهر آغاز نماید. نیروهای عمل کننده که متشکل از چهار تیپ مستقل سپاه و دو تیپ ارتش بودند، در آخرین ساعات روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ عملیات خود را آغاز کردند. اما به دلیل هوشیاری دشمن و تمرکز در خطوط پدافندی، نیروهای خودی در انجام مأموریت خود توفیق نیافتند. به همین خاطر، تصمیم گرفته شد برای انجام عملیات نهایی، فرصت بیشتری به یگان‌ها داده شود.

فصل ششم

در ساعت ۲۲:۳۰ اول خرداد ۱۳۶۱، تلاش برای آزادی خرمشهر در قالب يك هجوم سراسری آغاز شد. در این مرحله، قرارگاه فجر نیز از منطقه عملیاتی فتح‌المبین فرا خوانده شد و به دیگر یگان‌ها پیوست. در برابر تك سریع و غافلگیرانه نیروهای خودی، نیروهای عراقی که دچار وحشت و سرگردانی شدید شده بودند، نتوانستند واکنشی از خود نشان دهند.

ارتباط یگان‌های دشمن با یکدیگر قطع شد. فرار افسران و درجه‌داران و سربازان عراقی از منطقه خرمشهر، گویای ازهم‌پاشیدگی سازمان آن‌ها بود. تعدادی از این افسران

بخت برگشته، بعدها به دستور صدام، در یگان خود تیرباران شدند. در روز دوم خرداد، نتیجه پیکار بسیار درخشان بود و قرارگاه کربلا به هدف اصلی که احاطه کامل خرمشهر بود، رسید. تعداد اسرای عراقی در این روز، از ۲۰۰۰ نفر تجاوز کرد و یگان‌های مستقر در شلمچه و نهر عرایض به طور کامل منهدم شدند.

با وجود حضور گسترده هواپیماهای عراقی در آسمان منطقه، عقابان تیزپرواز نیروی هوایی ارتش در پشتیبانی از رزمندگان، در صحنه عملیات، حضوری فعال داشتند. برای مثال، با بمباران پل شناور عراق روی اروند و مناطق تجمع یگان‌های دشمن در آن سوی اروندرود، مانع حرکت آن‌ها به طرف خرمشهر شدند و نقش ارزنده‌ای در آزادسازی شهر ایفا کردند.

با این حال، قرارگاه برای تثبیت کامل خرمشهر فرصت بیشتری می‌خواست. در اواخر روز دوم خرداد، قرارگاه پس از بررسی آخرین وضعیت، تصمیم گرفت تا نیروها با ورود به شهر، آن را به طور کامل از لوٹ وجود ارتش عراق پاک گردانند.

«شب، عملیات شروع شد. از همان اول شب، محور راست به سرعت برید و رفت جلو. شکاف را ایجاد کرد و رفت جلو، ولی آن قدر جلو رفت که دادش در آمد. می‌گفت: «هنوز سمت چپ

من آزاد است. من دارم، هم از راست می خورم، هم از چپ.»
 برادر احمد متوسلیان داد و بیداد می کرد. دو محور دیگر جلو
 نمی رفتند. ما داشتیم ناامید می شدیم. تا صبح هر چه راهنمایی
 و هدایت شدند، پیش نرفتند. حدود نماز صبح بود. یادم هست
 که بچه‌ها همه از حال رفته بودند و از خستگی، افتاده بودند.
 تعداد خیلی توی اتاق جنگ بودیم. نماز را خواندم. چشم‌هایم باز
 نمی شدند. می خواستم بخوابم، ولی دلم نمی آمد از کنار بیسیم
 کنار بروم. در همان اتاق جنگ، زیر نورافکن، ملحفه‌ای پهن
 کردم. دراز کشیدم تا کمی آرامش پیدا کنم.

بلافاصله خواب سید عالیقدری را دیدم که با عمامه مشکی آمد
 داخل قرارگاه ما. صورتش را گرفته بود. چهره‌اش گرفته و غمناک
 بود. آمد و نگاهی به همه ما کرد. همه به احترام بلند شدیم. ایشان،
 مثل این که کارش را انجام داده باشد و کار دیگری نداشته باشد،
 برای من طبیعی بود. گفت: «می خواهم بروم. کسی نیست مرا
 راهنمایی کند.»

بلافاصله دویدم جلو و گفتم: «من آمادگی دارم.»
 رفتم ایشان را راهنمایی کنم تا از قرارگاه بیرون بروند. از آن جا
 هم خارج شدیم. یک دفعه این طور به نظرم آمد که حیف است

این سید عالیقدر راه برود، بهتر است که ایشان را بغل کنم و روی دست خودم بگیرم. همان کار را کردم و ایشان را روی دست گرفتم تا راه نرود. همان طوری که روی دست من بودند، با حال تبسم، به من نگاه کردند. اظهار محبت کردند. این اظهار محبت، خیلی مرا متأثر کرد و به گریه افتادم. گریه‌ام آن قدر شدت داشت که از خواب پریدم.

بیست دقیقه از زمانی که خوابیده بودم، گذشته بود. ولی انگار اصلاً خوابم نمی‌آمد. حالت خاصی را احساس کردم. همان موقع، توی بیسیم داشتند تکبیر می‌گفتند. دو محور که گیر کرده بود، باز شده بود و رسیده بودند به اروند. یعنی سه محور، با هم رسیده بودند به اروند. تمام مشکلات ما در پیشروی حل شده بود. خدا ان شاء الله با بزرگان بهشت محشورشان کند، برادر خرازی با کد و رمز اطلاع داد وضعیت ما خوب است و گفت: «توانسته‌ایم حدود هفتصد نفر از نیروها را متمرکز کنیم. اگر اجازه بدهید، از این جایی که دشمن خط محکمی ندارد، بزنیم به خط دشمن، توی خونین شهر.»

ریسک بزرگی بود. هفتصد نفر چه بود که ما بخواهیم به خونین شهر حمله کنیم! بعدش چه؟ حالت خاصی بر ما حاکم

شده بود. زیاد خودمان را پاییند مقررات و فرمول‌های جنگ نمی‌کردیم؛ این کار بشود یا نشود. گفتم: «بزنید.» ایشان زد. یک ساعت هم طول نکشید. ساعت هشت صبح بود که گفتند: «ما زدیم. خوب هم گرفته. عراقی‌ها جلوی ما دست‌ها را بالا برده‌اند. ولی تعداد آن‌ها دست ما نیست.»

باید احتیاط می‌کردند و کُند به طرفشان می‌رفتند. یک هلی‌کوپتر ۲۱۴ فرستادیم بالا که ببینیم وضعیت چه جور است. خلبان فریاد زد: «تا چشم کار می‌کند، توی این خیابان‌ها و کوچه‌های خرمشهر، عراقی‌ها صف بسته‌اند و دست‌ها را بالا برده‌اند.»

یعنی قابل شمارش نبودند. واقعاً مطلب عجیبی بود. رفتیم توی خرمشهر و شهر را گرفتیم. آماری به ما دادند. حدود ۱۴۵۰۰ نفر در شهر اسیر شده بودند. این که داخل سنگرها چقدر امکانات و مهمات و وسایل و تجهیزات و غذا بود، جای خودش.^۱

در آن لحظات، بیسیم‌ها لحظه‌ای خاموش نمی‌شدند. مکالمه بیسیم شهیدان حسین خرازی و احمد کاظمی با سردار غلامعلی

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، سوره مهر

رشید در لحظه آزادی خرمشهر، از مهمترین اسناد صوتی آن دوره است:

«غلامعلی رشید: حسین جان ببین، ببین، شما الان داخل خود شهید؟

حسین خرازی: چی؟ کی؟ پیام شما مفهوم نیست. رشید جان دوباره بگوید؟

غلامعلی رشید: حسین جان، شما، شما را می گویم. خودتان کجااید الان؟ داخل شهید؟

حسین خرازی: ببین رشید جان، ما داریم می رویم جلو. شما با احمد کاظمی هماهنگ کنید، مفهومی؟ ما تو شهر نیستیم، مفهومی؟

غلامعلی رشید: احمد، ببین، الان حسین منتظر هماهنگی شماست تا کارشان را شروع کنند و عملیات را با هماهنگی اجرا کنید. شما کجااید الان؟

احمد کاظمی: آقا جان، ما داخل خود شهریم، و این ها که توی شهرند، آمدند پناهنده شدند، مفهومی شد؟

غلامعلی رشید: احمد جان، قطع و وصل می شود. دوباره بگو... چی گفتی؟

احمد کاظمی: رشید، با آن یکی دستگاہ صحبت کن، مفہوم شد؟

غلامعلی رشید: باشد احمد، ہمیں الان... ہمیں الان...»^۱
نیروہای عراقی تا بعد از ظہر روز سوم خرداد، از سمت شلمچہ سه بار اقدام بہ پاتک کردند و تلاش نمودند تا از طریق جادہ شلمچہ، محاصرہ خرمشہر را بشکنند. اما ہر بار با مقاومت نیروہای ایرانی مواجه شدند و با دادن تلفات، بہ عقب برگشتند. تا این ساعت، تعدادی از یگانہا پا بہ خیابانہای شہر گذاشتہ بودند.

ابتدا از ناحیہ گمرک، بانڈک مقاومت دشمن، راہ برای ورود بہ شہر باز شد. یگانہا از سمیت کشتارگاہ آمادہ ورود بہ شہر بودند. بالاخرہ، نیروہای متجاوز، بعد از ۲۴ ساعت محاصرہ، تسلیم شدند و ساعت ۴ بعد از ظہر روز سوم خرداد ۱۳۶۱ با اعلام رسمی، خرمشہر بہ دست نیروہای ایرانی افتاد.

بدین ترتیب، خرمشہر کہ پس از ۳۴ روز مقاومت دلیرانہ در چہارم آبان ۱۳۵۹ بہ اشغال دشمن در آمدہ بود، پس از ۵۷۸ روز اسارت، بار دیگر بہ آغوش گرم میهن اسلامی بازگشت و کوچہہا

۱. آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

و خیابان‌هایش از لوٹ وجود متجاوزان تطهیر شد.^۱ در این عملیات، بیش از ۱۹۰۰۰ سرباز دشمن (طی چهار مرحله عملیات) به اسارت نیروهای ایرانی در آمدند و ۱۶۰۰۰ نفر کشته شدند. همچنین مقادیر قابل توجهی مهمات و ادوات رزمی به غنیمت گرفته شد که شامل ده‌ها تانک و نفربر و سلاح سبک و سنگین بود.

سرهنگ عراقی عبدالعظیم الشکرچی، درباره عملیات بیت‌المقدس این‌گونه می‌نویسد:

«زبان و قلم، از بیان مصائب و مشکلاتی که توسط رزمندگان اسلام، در جریان آزادسازی خرمشهر بر ما تحمیل شد، ناتوان است. آن موقع من فرمانده گردان یکم تیپ ۴۱۹ بودم و به همراه نیروهای تحت امرم، در خرمشهر استقرار داشتم. هنگامی که عملیات آزادسازی خرمشهر آغاز شد، زمین زیر پایمان به لرزه درآمد و ابری سرخ‌رنگ بر سقف آسمان چسبید و اضطراب سربازان عراقی را دوچندان کرد. سربازانی که پس از مدت زمانی کوتاه، به اجساد مفروش بر زمین مبدل شدند.

۱. از خرمشهر تا فاو: تحلیلی نظامی - سیاسی از سیر چهار سال جنگ (تیرماه ۶۱ تا مرداد ۶۵)، محمد درودیان

شب قبل از عملیات، روحیه‌ای بسیار عالی داشتیم. صدام حسین به دیدارمان آمده بود و می‌گفت: «مطمئن باشید بر روی زمین، هیچ نیرویی، قدرت آن را ندارد که خرمشهر را از ما پس بگیرد.» نظامیان تحت تأثیر سخنان او قرار گرفته بودند و برایش کف می‌زدند. حتی به خاطر همین کف زدن‌ها و شعارها، ما را مورد تشویق عمیق قرار دادند. اما هنوز از این تشویق و تقدیر لذتی نبرده بودیم که خرمشهر به دست صاحبان اصلی‌اش افتاد، آن هم به فاصله یک روز، ضربه‌ای اساسی به صدام وارد آمد. تا آخر هم نفهمید که این اتفاق چگونه رخ داد.

در این عملیات ایرانی‌ها، تلفات تیپ ما بیش از ۱۵۰۰ کشته، ۵۰۰ زخمی و ۱۰۰۰ اسیر بود و این‌ها ارقامی بود که در نامه‌های محرمانه تیپ‌های لشکر هفتم ثبت شده بود.

آن شب من در نقطه‌ای پنهان شده بودم و اوضاع را زیر نظر داشتم و مترصد فرصتی برای فرار بودم. تعدادی از سربازان، شناکنان خود را از معرکه دور کردند. اما آب رودخانه آن‌ها را به نقطه‌ای برد که گروهی از رزمندگان اسلام در کمینشان بودند و بدین ترتیب همگی اسیر شدند.

من شنا کردم و خود را به سمت مخالف کشاندم. تعدادی

از نیروهای عراق در آنجا مشغول پاکسازی میدان مین بودند. تعدادشان ۱۴ نفر بود و تابع تیپ مقدار بودند. من سریع پشت خودرو آن‌ها نشستم و از میدان جنگ دور شدم. آن‌ها را گذاشتم تا اسیر شوند. در واقع باید بگویم که در عملیات آزادسازی خرمشهر، وقایع عجیب و فراوانی رخ داد و من هنوز شگفت‌زده‌ام. تنها حرفی که می‌توان زد این است که این عملیات، معجزه زمان بود.»^۱

به باور کارشناسان، فتح خرمشهر توسط رزمندگان، در زمان خود و با توجه به امکانات و ادواتی که ارتش رژیم بعث برای تحکیم اشغال این شهر به کار برده بود، در نوع خود بی‌سابقه و چیزی شبیه به معجزه بود.

در میان چند هزار سرباز و درجه‌داری که در فتح خرمشهر توسط رزمندگان اسلام اسیر شدند، برخی بودند که حرف‌های شنیدنی زیادی داشتند.

سرهنگ رضا الصبری از خرمشهر این‌گونه یاد می‌کند:

«نقشه کلی در منطقه این بود که خرمشهر، يك شهر عراقی

۱. توفان سرخ؛ خاطرات سرهنگ عراقی عبدالعظیم الشکرچی، ترجمه رسول رضاگاه، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰

است و هیچ کدام از افسران حزب بعث، تصور بازگشت مجدد این شهر به دامن کشور اسلامی ایران را نمی کردند.

مستشاران نظامی فرانسوی، طی یک بازدید از وزارت دفاع عراق که در سیزدهم آوریل ۱۹۸۲ انجام شد، اعلام کردند که هیچ نیروی نظامی قادر به بازپس گیری خرم شهر نیست. زیرا عراق این شهر را به صورت یک پایگاه مستحکم و غیرقابل نفوذ درآورده بود. چنان که صدام بارها گفته بود: «اگر ایرانی ها بتوانند خرم شهر را بازپس بگیرند، من کلید شهر بصره را به آنان تقدیم خواهم کرد!» در جلساتی که با افسران قرارگاه و مسؤولین لشکر داشتم، مدام به آن ها گوشزد می کردم که ایرانی ها در تدارک حمله بزرگی هستند. اما کو گوش شنوا! فرماندهی کل دستور داد تا نیروهای تازه نفس به خرم شهر بروند و تانک های جدید را به آن جا بفرستند. فرماندهان به این تانک ها می بالیدند و برای کسب پیروزی و حفظ شهر، این نیروهای زرهی را کارساز می دانستند. در حالی که ما فقط توانستیم با تانک ها دیوار خانه ها را خراب کنیم.»^۱

خبر آزادسازی خرم شهر، میلیون ها ایرانی را در داخل و خارج

۱. خرم شهر در آتش؛ خاطرات سرهنگ عراقی رضا الصبری، ترجمه عبدالرسول

از کشور به خیابان‌ها کشاند و به شادی و پایکوبی وادار نمود. مردم شهرهای مختلف، با شنیدن خبر فتح خرمشهر، سر از پا نمی‌شناختند و بی‌اختیار اشک شوق از دیدگان رها می‌ساختند. مردم کوچه و بازار، از پیر و جوان و زن و مرد، احساس غرور و افتخار می‌کردند. رانندگان خودروها، با روشن کردن چراغ‌ها و بالا دادن برف‌پاک‌کن‌ها، بوق می‌زدند و شادی می‌کردند. این لحظه‌ای سرنوشت‌ساز برای ایران و ایرانی بود.

همزمان با شادی مردم در شهرها، رزمندگان اسلام به سمت مسجد جامع خرمشهر می‌رفتند. عده‌ای در حال آب و جارو کردن مسجد بودند و عده‌ای دیگر میان رزمندگان نقل و شیرینی پخش می‌کردند. در صحن مسجد اما بازماندگان بچه‌های خرمشهر گرد هم آمدند تا به یاد دوستان شهید خویش و فرمانده‌شان محمد جهان‌آرا به سبک جنوبی عزاداری کنند.

- ممد نبودی بینی شهر آزاد گشته،

خون یارانت پرثمر گشته

آه و واویلا

کو جهان‌آرا

شهید بهروز مرادی، با همکاری تبلیغات قرارگاه و دیگر بچه‌های

خرمشهر، تابلویی را طراحی می‌کنند و کنار جاده ورودی شهر، جلوی دید خبرنگاران قرار می‌دهند که روی آن چنین نوشته شده بود: «به خرمشهر خوش آمدید - جمعیت ۳۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر»
 جمعیت آن زمان کشور ما حدود ۳۶ میلیون نفر بود که منظور اصلی این تابلو نوشته به حساب می‌آمد و مفهوم آن این بود که همه مردم ایران بچه‌های خرمشهر هستند.^۱

□

آمارها نشان می‌دهد که تعداد کل شهدای عملیات بیت‌المقدس (۲۵ روز عملیات طی چهار مرحله) به ۵۵۵۳ بالغ می‌شود که از این میان، ۱۰۸۶ نفر ارتشی و مابقی از نیروهای سپاه پاسداران و بسیجیان بودند. گفتنی است که تعداد مجروحین این عملیات به بیش از هفده هزار نفر بالغ می‌شود. همچنین مطابق آمار، تعداد تلفات دشمن به صورت کشته و زخمی ۱۶ هزار نفر، و اسیر ۱۹ هزار نفر بوده است.

بر اساس آمار مرکز آمار و اطلاعات بنیاد شهید انقلاب اسلامی، تمامی استان‌ها در عملیات بیت‌المقدس اعزام نیرو داشته‌اند. با

۱. خرمشهر در جنگ طولانی، نویسندگان: مهدی انصاری، محمد درویدیان، هادی نخعی

توجه به اطلاعات موجود، بیشترین درصد شهدا به ترتیب مربوط به استان اصفهان با ۱/۲۷ درصد، استان تهران با ۶/۱۳ درصد و استان خوزستان با ۳/۱۲ درصد است. اطلاعات موجود نشان می‌دهد که بیشترین درصد فراوانی شهدای عملیات بیت‌المقدس در دامنه سنی ۱۶-۲۰ سال: ۴/۴۹ درصد و ۲۱-۲۵ سال: ۵/۳۱ درصد قرار داشته‌اند.

فصل هفتم



فتح خرمشهر، عملیاتی بزرگ و جنگی تاریخی محسوب می‌شد که دستاوردهایی فراتر از یک پیروزی نظامی ساده داشت. اما با بیرون راندن دشمن از این شهر، همه چیز تمام نشد. اهمیت منطقه برای دشمن و همچنین تعهد بر حفظ پیروزی به دست آمده در نزد نیروهای خودی، وضعی را به وجود آورده بود که پس از چند هفته نسبتاً طولانی، از شدت نبرد و مبادله آتش کاسته نشده بود. کوچک‌ترین حرکتی از طرفین، تعقیب و به شدت سرکوب می‌شد و هر گونه عملی، با عکس‌العملی شدیدتر مواجه می‌شد. فرماندهان خودی، با جدیت، همراه با نگرانی و اضطراب، امر

تحکیم مواضع و تثبیت منطقه فتح شده را دنبال می‌کردند. از بُعد سیاسی، عراق با از دست دادن خرمشهر، تکیه گاهش را برای مذاکره از دست داد. به عبارت دیگر، خرمشهر برای عراق برگ برنده محسوب می‌شد که با آزادسازی آن به دست رزمندگان اسلام و عقب‌نشینی تحقیرآمیز و مفتضحانه دشمن، رژیم عراق به نقطه پایان خود نزدیک می‌شد.^۱

در هفته‌های بعد، با تثبیت خطوط پدافندی و کم شدن حجم آتش دشمن، تعداد زیادی از مسؤولین، مردم و همچنین خبرنگاران خارجی به سوی خرمشهر گسیل شدند تا از نزدیک شاهد این پیروزی بزرگ باشند.

پس از آن، اولین عملیات بزرگ در منطقه خرمشهر، همانا عملیات رمضان بود که خرمشهر و مناطق اطراف آن حکم عقبه این عملیات را داشت. به ترتیب عملیات‌هایی مانند بدر و خیر، کمی آتش توپخانه دشمن را از خرمشهر دور کرد. اما در عملیات فاو و کربلای ۵ قسمتی از سلاح‌های دوربرد دشمن، مأمور به آتش بر روی خرمشهر بودند و مدام این شهر را زیر آتش سنگین خود

۱. آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان

داشتند.^۱

در اصل خرمشهر تنها شهر ایران است که به جرأت می‌توان گفت طی هشت سال دفاع مقدس، همواره آماج توپ و خمپاره دشمن بوده و این امر طی هشت سال، کم یا زیاد ادامه داشته است. در سال‌های میانی جنگ، با احداث پست ایست و بازرسی، از ورود افراد به این شهر جلوگیری شد و رزمندگان و مردم خرمشهر برای ورود به این شهر، می‌بایست از قرارگاه نامه‌ای ویژه دریافت می‌کردند. شهید محمد شاداب در تشریح آن روزها گفته است: «هر بار که در جبهه‌های جنوب عملیاتی صورت می‌گرفت، می‌رفتم و سری هم به خانه‌مان در خرمشهر می‌زدم. آن قدر به آن جا رفته بودم که بچه‌های دژبان مرا خوب می‌شناختند. خانه‌مان سر جایش بود. مقداری از وسایل هم آن جا بود که رفته رفته داشت می‌پوسید و خراب می‌شد. در و پنجره‌ها ریخته بودند و شیشه‌ها شکسته بود، اما هنوز دیوارها سر جایشان بودند.

هر بار که به آن جا می‌رفتم، کمی آب و جارو می‌کردم و بعد توی حیاط کنار پله می‌نشستم و اتاق‌ها را نگاه می‌کردم. یک

۱. جنگ در سال ۶۵: کارنامه یک‌ساله سپاه، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات

روزی در این خانه، زندگی جریان داشت. میهمان‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و من و برادرم با هم در همین حیاط بازی می‌کردیم. اما حالا...»^۱

□

جنگ به گونه‌ای پیش رفت که امام خمینی علیه‌السلام در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ قطع‌نامه ۵۹۸ را پذیرفت. تنها سه روز پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، عراقی‌ها در روز جمعه ۳۱ تیر ۱۳۶۷ تهاجم خود را در منطقه جنوب آغاز کردند و در ۳۰ کیلومتری شمال خرمشهر مستقر شدند. این حرکت شتابزده، شباهت زیادی به تهاجم آن‌ها در آغاز جنگ داشت. هدف عراق از این اقدام، وارد کردن ضربه سنگین نظامی به ایران، اشغال زمین و به اسارت گرفتن شمار بیشتری از نظامیان ایرانی بود تا به هنگام مذاکرات بعد از جنگ، از آن‌ها به عنوان برگ برنده استفاده کند و در تبادل اسرا، نسبت به ایران از موقعیت بهتری برخوردار شود. ضمن آن که خرمشهر به شدت تهدید می‌شد و اشغال مجدد آن، امتیاز بزرگی برای عراق بود.

۱. مرغابی‌های دریاچه ماهی؛ زندگی‌نامه داستانی شهیدان مجید و محمد شاداب،

وضعیت حساسی بود. خرمشهر در آستانه سقوط قرار داشت. سقوط مجدد خرمشهر، ضربات روانی سنگینی بر مردم وارد می‌کرد و ممکن بود ابتکار عملی که با پذیرش قطعنامه از سوی امام به دست آمده بود، از دست برود. نگرانی‌های برخاسته از این وضعیت، سبب گردید امام خمینی علیه السلام توسط فرزندشان (حاج احمد آقا) پیامی را برای سپاه ارسال کند که در آن آمده بود:

«این جا نقطه حیاتی کفر و اسلام است، یعنی نقطه شکست و پیروزی، یا اسلام یا کفر است و باید متر به متر بجنگید و هیچ چیزی از هیچ کس پذیرفته نیست. این جا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه، حیات پیدا کند دوباره در کشور و یا برای همیشه سپاه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای بشود.»^۱

سپس سید احمد خمینی خطاب به برادر رحیم صفوی که پیام را یادداشت می‌کرد، به این مسأله اشاره نمود که اگر خدای ناکرده در خرمشهر حادثه‌ای رخ بدهد، دیگر ما هیچ کاری نمی‌توانیم

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان

انجام دهیم.

طولی نکشید که سیل نیروهای بسیجی که از قبول قطعنامه به شدت متأثر بودند و امام خمینی علیه السلام را تنها می دیدند، به یاری شتافتند و راهی جبهه‌ها شدند تا به هر نحو ممکن در برابر دشمن بایستند، دشمنی که بسیار قدرتمندتر از روزهای اول جنگ شده بود. بار دیگر بسیجیان با کمترین امکانات به میدان شهادت آمدند. اقدام عراق تأثیر فوق‌العاده‌ای بر جای نهاد. ادعاهای دروغین صلح‌طلبی این رژیم آشکارتر شد و عناصر مردد داخلی و افکار فریب‌خورده جهان به این امر واقف شدند. ضمن آن که نگرانی ناشی از حرکت اخیر عراق، با توجه به زمینه روانی ویژه‌ای که امام آماده کرده بود، جو عمومی داخل کشور را به یک‌باره دستخوش تحول کرد و سیل نیروهای مردمی به جبهه سرازیر شدند. همچنین این اقدام عراق، تغییر مواضع بین‌المللی به زیان عراق و به سود ایران را باعث شد. چنان‌که پنج عضو دائمی شورای امنیت، عراق را برای نشان دادن انعطاف بیشتر تحت فشار قرار دادند. به نوشته نیویورک تایمز، آمریکا نیز عراق را برای برقراری آتش‌بس تحت فشار قرار داد.^۱

۱. آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان

به همین دلیل، برخی از تحلیل‌گران اقدام عراق در اشغال مجدد خاک ایران را يك «اشتباه محض» قلمداد کردند. يك سرهنگ سابق ارتش عراق این اقدام را يك اشتباه استراتژیک نامید و گفت: «در موقعیتی که ایران از کمبود نیرو رنج می‌برد و ابتکار عمل در اختیار رهبری عراق بود، پیشروی نیروهای عراق به سمت خوزستان منجر به خروش ملی و ایجاد شور و شوق در میان مردم ایران شد. همین نیروها طی يك هفته، تلفات و خسارت‌های سنگینی به‌ویژه در محور جنوب، بر نیروهای عراقی وارد ساختند و در این منطقه ۱۸ تیپ زرهی و مکانیزه که اصل قدرت عراق را تشکیل می‌دادند، از بین رفتند.»



جنگی که با اشغال خرمشهر شروع شده و با درگیری در خرمشهر به اوج خود رسیده بود، بر سر تصرف دوباره این شهر به پایان رسید. نیروهای خودی، ارتش عراق را از اطراف خرمشهر و جاده اهواز - خرمشهر عقب راندند و خرمشهر، خرمشهر باقی ماند.

منابع

- آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی): بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، تدوین و نگارش محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۹
- از خرمشهر تا فاو: تحلیلی نظامی - سیاسی از سیر چهار سال جنگ (تیرماه ۶۱ تا مرداد ۶۵)، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۵
- به خرمشهر خوش آمدید، محسن مطلق، نشر شاهد، ۱۳۸۳
- به داد ما برسید!: ناگفته‌های نامه تاریخی علی شمعانی فرمانده سپاه خوزستان، مصاحبه: محمدمهدی بهداروند، تدوین: احد گودرزینی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷
- بهروز: زندگی نامه داستانی شهید بهروز مرادی، محسن مطلق، تهران، نشر شاهد، ۱۳۸۶
- پوتین‌های مریم: خاطرات مریم امجدی، مصاحبه و تدوین‌گر: فریبا طالبش‌پور، تهران، سوره مهر
- توفان سرخ؛ خاطرات سرهنگ عراقی عبدالعظیم الشکرچی، ترجمه رسول رضاگاه، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰
- جای امن گلوله‌ها؛ خاطرات عبدالرضا آلبوغیبش، به کوشش جواد کامور بخشایش، تهران، حوزه هنری، ۱۳۸۹
- جنگ ایران و انگلستان، خانلرمیرزا احتشام‌الدوله، تهران، آزران، ۱۳۸۲
- جنگ در سال ۶۵: کارنامه یک‌ساله سپاه، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۶۷

خرمشهر در آتش؛ خاطرات سرهنگ عراقی رضا الصبری، ترجمه عبدالرسول رضاگاه،

تهران، سوره مهر، ۱۳۸۶

خرمشهر در اسناد ارتش عراق، تحقیق اصغر کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان

تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵

خرمشهر در جنگ طولانی، نویسندگان: مهدی انصاری، محمد درودیان، هادی نخعی،

تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۷

د؛ خاطرات سیده زهرا حسینی، به اهتمام اعظم حسینی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷

مرغابی‌های دریاچه ماهی؛ زندگی‌نامه داستانی شهیدان مجید و محمد شاداب، محسن

مطلق، نشر شاهد، ۱۳۸۵

مہتاب خین؛ خاطرات حسین همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، انتشارات فاتحان

ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان،

تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷

نگاه شیشه‌ای؛ خاطرات شفاهی حسن آذری‌موفق، مصاحبه و تدوین محسن مطلق،

تهران، سوره مهر، ۱۳۸۱

ویرانی دروازه شرقی، وفیق السامرابی، ترجمه عدنان قارونی، تهران، مرکز اسناد دفاع

مقدس سپاه پاسداران، ۱۳۸۸

آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

روزنامه ایران، شماره ۴۴۸۶، ۵ اردیبهشت ۱۳۸۹

روزنامه رسالت، ۲ خرداد ۱۳۸۹

روزنامه کیهان، ۴ آبان ۵۹

www.shafaf.ir

www.hamshahrionline.ir

سایت صدا و سیما، آبدان: www.abadan.ir

خبرگزاری دفاع مقدس: www.defapress.ir

سایت حماسه: www.hemaseh.com





بازار ماهی‌فروش‌ها (سماچه)، ۱۳۵۲، عکس از آرشیو کیهان، لب شط، رو به روی
محلہ صبی‌ها



مهرماه ۱۳۵۹ - کوچه‌های خرمشهر - آمادگی مردم شهر برای دفاع



۱۴ دی ۱۳۵۹ - کت شیخ - خیابان بالیدر - گولهبازان مقرهای دشمن توسط نیروهای مردمی.



بهار ۱۳۶۱ / کوی طالقانی / مقر فرماندهی ارتش عراق در یکی از منازل اشغال شده خرمشهر



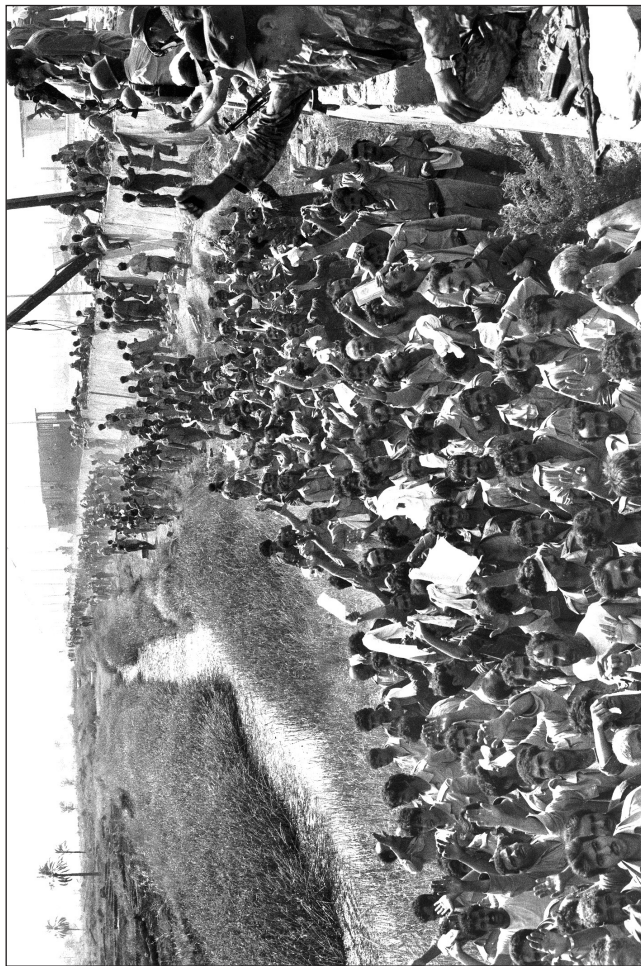
اوایل آبان ۱۳۵۹ - مقابل مسجد جامع خرمشهر - جنگ شهری در فاصله صد متری با دشمن



کوت شیخ/ بهار ۱۳۶۰/ بازدید آیت الله خامنه‌ای از جبهه خرمشهر



سوم خرداد ۱۳۶۱ - محوطه بندر - محوطه اسکله اول - رزمندگان شاهد فرار نیروهای عراقی هستند که برای نجات جانشان به آب زده‌اند.



بعد از ظهر سوم خرداد ۱۳۶۱ - اطراف دیوار گمرک - اسرای عراقی.



سوم خرداد ۱۳۶۱ - مسجد جامع خرمشهر - لحظاتی پس از آزادی کامل شهر.



سوم خرداد ۱۳۶۱ - تهران / میدان امام خمینی (و) / اعلام خیر آزادسازی خرمشهر.

قطعه‌های از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرهانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- دولتو • ۷- نوسود • ۸- بوالحسن • ۹- بلفت - دوپازا ۱۰- سیران بند • ۱۱- دارساوین • ۱۲- پیرانشهر ۱۳- اشنویه</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>